

## نکته هایی مهم از تاریخ کشور عزیزمان ایران اسلامی



محمد تقی صرفی پور



## مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد

مصطفی و آل طاهرینش

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر [از عرب و غیر عرب] که هنوز به آنان  
نیپوسته اند [برانگیخت]. و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است

در تفسیر ایه مذکور آمده مراد از مومنینی که هنوز نیامده اند ولی بعدا

می آیند مردم ایران هستند

همچنین روایت مهمی است که: روزی پیامبر خدا در جمع اصحابش

فرمود: در طرف راست عرش خدا، قومی از ما بر منابری از نور قرار

دارند که چهره های آنان از نور است و لباسهایشان از نور است بگونه ای

که چهره های نورانی آنان، چشم ناظران را فرو می پوشاند. یکنفر گفت:

ای رسول خدا اینان چه کسانی هستند؟ پیامبر ساکت ماند. آنگاه زیر

همان سؤال را کرد و پیامبر خدا سکوت کرد. سپس عبدالرحمن سؤال را

تکرار کرد و بازهم آن حضرت سخنی نگفت. پس علی (علیه السلام)

:پرسید ای رسول خدا آنها کیستند؟ پیغمبر اکرم(ص) فرمود

آنها قومی هستند که به وسیله «روح الله» بین آنها پیوند محبت برقرار می

شود بدون آن که نسبتهای خانوادگی و منافع مادی و امور دنیوی در این

محبت و پیوند نقشی داشته باشد. اینان شیعیان تواند و تو امام آنها

هستی ای علی(ع)». (بحارالانوار علامه مجلسی ج 5 ص 139 چاپ

(مؤسسه الوفاء بیروت)

پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - می\*فرمایند «ایرانیان خویشاوندان ما

.(اهل بیت اند (کنزالاعمال،\*ج 2، ص 30

کشورمان ایران اسلامی در طول تاریخ فراز و فرودهایی داشته است

گاهی در حال پیشرفت و قدرتمند و سرافراز و عزیز بوده و گاهی

شکست خورده و اشغال شده و عقب مانده و دچار بدبختی بوده است.

به عنوان مثال در زمان قاجاریه مخصوصا شاهان آخر قاجار و در دوران جنگ جهانی دوم وضع کشورمان خیلی فجیع و بد بوده است.

اما از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی وضع برعکس شده و هر سال بر قدرت و شوکت و عزت و پیشرفت کشورمان افزوده شده است.

**از ایران جدا شد . . .**

حدود ۲۱۱ سال پیش در زمان فتحعلی شاه قاجار به موجب قرارداد ننگین گلستان در سال ۱۱۹۲ شمسی (۱۸۱۳ میلادی) کشورهای فعلی: «قفقاز، ارمنستان، گرجستان، داغستان، چچن و اینگوش و سواحل ارزشمند دریای کاسپین» به مساحت حدود ۲۳۰ هزار کیلومتر مربع از ایران جدا شده و به روسیه تزاری تقدیم گردید.

حدود ۱۹۶ سال پیش و باز هم در زمان فتحعلی شاه قاجار به موجب قرارداد ننگین ترکمنچای در سال ۱۲۰۷ شمسی (۱۸۲۸ میلادی)،

منطقه‌ی «ایروان، نخجوان و بخش‌هایی از تالش و آذربایجان» و در  
مجموع حدود ۳۰ هزار کیلومتر مربع دیگر از ایران جدا شد و باز هم به  
امپراتوری روسیه تقدیم شد

حدود ۱۶۸ سال پیش در زمان ناصرالدین شاه قاجار به موجب معاهده  
ننگین پاریس در سال ۱۲۳۵ شمسی (۱۸۵۶ میلادی) مناطق: «هرات و  
افغانستان و بلوچستان و مکران» به مساحت ۹۷۵/۲۲۵ کیلومتر مربع با  
افشار انگلیس از ایران جدا شد

حدود ۱۵۳ سال پیش و باز هم در زمان ناصرالدین شاه قاجار به موجب  
قرارداد ننگین حکمیت «گلد اسمیت» در سال ۱۲۵۰ شمسی (۱۸۷۱  
میلادی)، و باز هم تحت فشار انگلیس مناطقی از: «پاکستان و سیستان» به  
مساحت ۳۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع از ایران جدا شد

حدود ۱۴۳ سال پیش باز هم در زمان ناصرالدین شاه قاجار به موجب «پیمان آخال» در سال ۱۲۶۰ شمسی (۱۸۸۱ میلادی) کشورهای فعلی: «ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان و قزاقستان» به مساحت ۲۲۶/۵۰۰/۱ کیلومتر مربع از ایران جدا شده و باز هم به امپراتوری روسیه تقدیم شد

حدود ۱۰۵ سال پیش در سال ۱۲۹۸ شمسی (۱۹۱۹ میلادی) در زمان احمد شاه قاجار و دولت وثوق‌الدوله براساس پیمان منطقه‌ای مستشاران انگلیس، جزایر نفت خیز خلیج فارس از جمله کشورهای فعلی: «امارات، قطر، عمان و چند جزیره بسیار ارزشمند دیگر» به مساحت ۲۸۷/۴۰۵ کیلومتر مربع رسماً از ایران جدا شد

حدود ۸۷ سال پیش در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷ میلادی) در زمان رضا شاه پهلوی با امضای پیمان ننگین سعدآباد با کشورهای همسایه (عراق، ترکیه و افغانستان) بخش‌های عظیمی از ایران با دسیسه انگلیس

جدا شد؛ از جمله: «ارتفاعات سوقالجیشی آرات» به ترکیه؛ بخش  
عظیمی از «اروند رود» و اداره کامل آن را به عراق؛ و «دشت وسیع نأمید»  
!به مساحت ۳ هزار کیلومتر به افغانستان بخشیده شد

حدود ۷۰ سال پیش در سال ۱۳۳۳ شمسی (۱۹۵۴ میلادی) در زمان  
محمد رضا شاه پهلوی، بندر استراتژیک «فیروزه» در شرق دریای خزر از  
!ایران جدا و به شوروی واگذار گردید

و باز هم در زمان محمدرضا شاه در سال ۱۳۵۰ شمسی (۱۹۷۱ میلادی)  
با فشار انگلیس، مجمع الجزایر بحرین به مساحت بیش از ۷۰۰ کیلومتر  
مربع با انبوهی از مخازن نفت و گاز از ایران جدا شد

با کمال تأسف باید این حقیقت تلخ را بدانیم که از نگاه مورخان تاریخ،  
این مقدار تجزیه و جدایی بیش از ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار کیلومتر مربع  
از خاک ایران به واسطه دو دلیل صورت گرفت دلیل اول سستی و ضعف

پادشاهان ایران که در کل تاریخ جهان بی سابقه است و دلیل دوم  
نداشتن نیروهای نظامی شجاع ورزیده و مجهز میباشد و کشورمان  
امروز با مساحت ۱۹۵/۶۴۸/۱ کیلومتر مربع، کمتر از یک سوم مساحت  
ایران بزرگ دویست سال قبل را دارد

الان متوجه شده اید که اگر بعد از انقلاب اسلامی یک سانتیمتر از خاک  
کشورمان کم نشده است تنها به همین دو دلیل است یعنی داشتن  
رهبری قوی و دانا و نیروهای نظامی شجاع و ورزیده و مجهز

### نکته مهم:

تاریخ ایران، تاریخی حداقل هفت هزار ساله و شاید ده هزار ساله است و  
نه دوهزار و پانصد ساله؛ به طوری که بخشی از آثار آن تاریخ هفت  
هزار ساله، در شهر سوخته زابل و هکمتانه همدان، کشف شده است  
اما رژیم منحوس پهلوی و جریانهای فکری و رسانه‌ای وابسته به  
صهیونیستها، این چند هزار سال از تاریخ پُر عظمت ملت ایران را کنار  
نهاده و این گونه القاء کرده‌اند که تاریخ ایران، دوهزار و پانصد ساله است،

تا در اثر این سانسور، مجال برای محمدرضاشاه پهلوی فراهم شود که کوروش را در رأس تاریخ ایران قرار دهد و از آنجا که کوروش، حسب آنچه برخی مورخان نوشته‌اند، ارفاقاتی نسبت به یهودیان داشته است، نتیجه بگیرند که ما نیز امروز باید به او تأسی کنیم و با صهیونیست‌ها، رابطه مودت دوستی داشته باشیم

امام خامنه ای در این مورد می فرمایند: فرنگی ها اصرار داشتند هخامنشی ها را بالا بیاورند و مطرح کنند و کوروش و داریوش را اول تاریخ بدانند ، حتی مادها را هم از خاطر برده اند کار مستشرقین اروپایی در این زمینه خیلی صادقانه نبوده .....

در سرتاسر ایران کنونی ما تمدنهای بسیار قدیمی که بعضی شاید از تمدن از تمدن مصر هم قدیمی تر باشد وجود دارد؛ تمدن های ۶ هزار ساله و ۷ هزار ساله.(۱۹ تیر ۸۳ همدان)

در این کتاب به بعضی از نکات مهمی که در سرنوشت کشورمان تاثیر داشته است اشاره شده است.

بهار ۱۴۰۴. کرمانشاه

## کشف فریب دشمن بوسیله وزیر بادرایت...

نقل شده که! در آغاز پادشاهی خسرو پرویز، امپراتوری روم برای جلب رضایت شاه ایران، صدها صندوقچه طلا و ده‌ها زن زیباروی رومی به عنوان هدیه فرستاد. خسرو پرویز که از این پیشکش‌ها خوشحال شده بود، جشن باشکوهی برگزار کرد.

در میان این شادی، بوذرجمهر، وزیر خردمند دربار، به شاه توصیه کرد که سپاهیان ایران را به مرز روم بفرستد. درباریان از این پیشنهاد شگفت‌زده شدند و برخی با تمسخر به او خندیدند. اما خسرو پرویز که به هوش و درایت وزیر خود ایمان داشت، این فرمان را اجرا کرد.

هنگامی که لشکر ایران به مرز رسید، سپاه عظیم روم را آماده حمله دید. اما رومیان که انتظار آمادگی ایرانیان را نداشتند، از یورش خود منصرف شدند. خسرو پرویز که به نقشه رومیان پی برده بود، تمام صندوق‌های طلا را تصاحب کرد و مردان و زنان همراه آن‌ها را اعدام نمود.

پس از این واقعه، پادشاه از بوذرجمهر پرسید: «چگونه این موضوع را پیش‌بینی کردی؟» وزیر خردمند پاسخ داد: «دشمنی که صدها سال  
«دشمن تو بوده، یک‌شبه دوستت نمی‌شود»

## علت حمله مغول به ایران طمعکاری خاندان سلطنتی ایران بود....

در تاریخ آمده است که در دوران سلطان محمد خوارزمشاه، چنگیز مغول هیأتی از بازرگانان مغول را نزد شاه ایران فرستاد و درخواست رابطه اقتصادی کرد. اما ملکه ایران به طمع مال التجاره تاجران مغول، همه آنها را که صد نفر بودند کشت و اموال آنها را غارت نمود!

چنگیز باز خویشتن داری کرد و از شاه ایران خواست عذرخواهی کند تا جنگی نشود ولی شاه ایران قبول نکرد و این شد که چنگیز به ایران حمله کرد و صدها هزار نفر را کشت و کشور ما را به ویرانه تبدیل نمود!

## چنگیز خان مغول چه شهرهایی را ویران کرد؟ - قسمت اول

حمله چنگیز خان به ایران که منجر به جنگ و خونریزی بسیار زیادی در شهرهای کشورمان را در پی داشت، در زمان پادشاهی محمدخوارزمشاه بود، این حمله وحشیانه مغول در آستانه ماه رجب سال 616 ه.ق انجام پذیرفت.

اشغال بلخ.

چنگیز با فراغت از قتل و غارت مردمان ترمذ، به ناحیه کنکرت در حدود سمان رفت در آنجا هم دست به قتل ارت زد؛ او به سراسر بدخشان لشکر فرستاد و بعضی را تسلیم و شمار زیادی را هم به زور تصاحب کرد؛ چنان که در آن نواحی اثری از مخالفت با رای ظالمانه خان مغول باقی نماند، پس پایان یافتن زمستان منطقه را ترک و به سمت بلخ (لشکر کشید. (جوینی، جهانگشای، 1385، ص 102

بلخ شهر مهمی در آن عصر بود که امروزه در شمال افغانستان واقع است اهمیت این شهر موقعیت مکانی آن است که محل تقاطع دو جاده مهم قرار داشت است. جغرافی دانان پیش از حمله مغول از رفاه و شکوفایی بلخ و شگفتی های آن بسیار یاد کردند. این شهر بزرگ ترین بلاد

خراسان محسوب می شد. چنگیز وقتی به حوالی بلخ رسید، مردم که آوازه خون ریزی و خون خواری وی را شنیده بودند شهر را تسلیم وی کردند تا جان خود را نجات دهند؛ غافل از آنکه در زندگی و آدم کشی در خون چنگیز بود و هیچ چیز مانع انجام کار وی نمی شد وی در این شهر هم پس از اشغال همان کاری را انجام داد که با مردم شهرهای اشغال کرده قبل صورت داده بود. (ولایتی ، علی اکبر، 1392، صص 232-233)

#### اشغال مرو .

مرو در عهد چنگیز خان از بلاد بزرگ و معمور خراسان بود. (همان ، ص 267) سلطان محمد خوارزمشاه پیش از حمله مغولان و در زمانی که خراسان را به قصد عراق عجم ترک می کرد، مجیرالملک شرف الدین مظفر بخاطر جرمی که انجام داده بود، معزول کرد و بهاء الملک را تفویض کرد در هنگام فرار محمد به سوی عراق مجیرالملک مخفیانه

پیغامی به اهالی مرو فرستاد که مضمون آن این بود که چنگیز قصد حمله به این دیار را دارد و اینکه وی فرد خون خوار و بی رحمی است. (جوینی ، جهانگشای، 1385، ص 119) وقتی این پیغام مجیرالملک در شهر منتشر شد، بهاء الملک، حکم ران جدید، با گروهی از مشاهیر و اعیان به مشورت پرداختند.

بزرگان هم نظرشان این بود که، حصارهای شهر قابل اتکا نیست و تصمیم گرفتند همگی به حصار یارز (در مرو) پناه ببریم. همگی به همان حصار کوچانده شدند ولی گروهی از مردم که توان انتقال نداشتند در مرو ماندند. در همین موقع جبهه نوین و سوبدای بهادر، که در تعقیب سلطان محمد بودند به مرو رسیدند و بخاطر اینکه بهاء الملک به حصار یارز گریخته بود؛ نایبش و به همراه شیخ الاسلام شمس الدین حارثی نزد مغولان فرستاد تا آنها اظهار تسلیم کند. مولان هم بخاطر عجله ای

که برای تعقیب سلطان محمد داشتند با اندک هدایایی از جانب مروی ها (راضی و از شهر دور شدند). (ولایتی، علی اکبر، 1392، ص 267

پس از دور شدن مغولان، یکی از ترکمانان (بوقا) که بخاطر آشنایی با راه فرار از خراسان به عراق سلطان محمد را کمک کرده بود با جمعی از ترکمانان گرد آمدند و علیه مغولان سپاه آراستند. گروهی از اهالی مرو که با او هم رای بودند از پناهگاه بیرون آمدند و به وی ملحق شدند؛ چندی بعد ترکمانان شهرهای اطراف به وی پیوستند بدین ترتیب وی در اندک زمان کوتاه سپاه عظیم گرد آورد. (جوینی، جهانگشای، 1385، صص 120-121) وقتی سلطان محمد در جزیره آبسکون در گذشت؛ مجیر الملک به خراسان بازگشت و وقتی به مرو رسید ، گروهی از مردم به استقبالش آمدند

اما بوقا که از به قدرت رسیدن دوباره مجیر الملک بیم داشت در دروازه‌های شهر را بست و وی را به شهر راه نداد. مجیرالملک بیکار ماند و با بیرون کشیدن گروهی از بزرگان و اعیان هم رای و هم فکر از شهر به پشتیبانی مالی آنها لشکری گردآورد و با بوقا شروع به جنگ کرد و لشکریان بوقا به سمت مجیر الملک رفتند و بوقا تنها ماند ولی مجیرالملک وی را عفو کرد. مجیرالملک پس از پیروزی هوای جانشینی سلطان محمد را داشت اما توطئه‌هایی در اطرافش علیه او صورت گرفت. (همان ، ص 122)

نخستین توطئه که نافرجام ماند، از جانب شیخ الاسلام شمس الدین حارثی بود که به مغولان تمایل داشت. دومین توطئه که نتایج سهمگین و وخیمی داشت از جانب بهاءالملک بود که او هم بعد از با خبر شدن از عاقبت بوقا و شیخ الاسلام به مازندران گریخت و نزد مغولان رفت. سومین توطئه هم جانب اختیارالدین، حاکم آدیه بود. چون مجیرالملک

از نبرد با هاءالملک و لشکریان مغولان رها شد توطئه اختیار الدین  
شروع شد.

زمانی که اعیان مرو در فکر توطئه علیه یگدیگر بودند، تولوی خان مغول  
از سرخس، نسا و ایبورد و دیگر بلاد خراسان برده گرفت تا بر شمار  
سپاهیان خود افزون کند تا برای یک حمله نهایی به مرو آماده شدند.  
هنگامی که تولوی به مرو نزدیک شد 400 هزار سوار شمشیر زن را  
پیش فرستاد تا اطراف مرو را از ترکمانان شورشی پاک سازی کنند. این  
کار ادامه داشت تا 12 هزار تن از ترکمانان کشته شدند.(ولایتی ، علی  
اکبر، 1392، ص271) مغولان که از این کار فارغ شدند به اردوی  
ترکمانان حمله ور شدند تا باقی آنها را که بیشتر زنان و کودکان بودند  
را به قتل برسانند و اموال غارت شده را از روستاییان گرفتند

تولوی در محرم 618 به مرو لشکر کشی کرد. اول مجیر الملک با  
گروهی انبوهی از اهالی مرو از شهر بیرون آمدند و در عرض زمان کمی

مغولان زیادی را هلاک کردند. تولوی هم وقتی این شنید خودش راهی میدان شد که عاقبت، سپاه مرو شکست خورد و بازمانده سپاه به داخل شهر گریختند و تا 22 روز متوالی مقاومت کردند. سرانجام مجیر الملک جز تسلیم و اظهار تطاعت چاره ای نداشت. مغولان پس از اشغال مرو شروع به قتل عام و تخریب شهر و روستا و عمارت ها پرداختند. (جوینی ، جهانگشای ، 1385، ص 127) روایت جوینی درباره مرو این گونه است که؛ پس از حمله مغولان در شهر بزرگ و پرجمعیت مرو فقط حدود 12 هزار هندو که ده سال مقیم مرو بودند زنده ماندند. (همان ، صص 131-132)

#### اشغال نیشابور .

نیشابور قبل از حمله مغول اعتبار و شوکت بسیاری و در ردیف شهرهای بزرگ چهارگانه خراسان شامل مرو، بلخ و هرات به شمار می آمد. این شهر از مراکز عمده سامانیان و غزنویان بود و در عهد سلجوقیان و

خوارزمشاهیان از مراکز معتبر و آباد بود. هنگام حمله مغول در کنار نیشابور قدیم شهر معتبری دیگری به نام شادیاخ بنا شده و در واقع در این دوران همین شهر شادیاخ است که از آن به عنوان نیشابور یاد می شود ( اقبال آشتیانی ، 1365، ص 155) ثروت بازرگانان بسیار بود و هر روز کاروانی تازه به آن شهر رسید. کفشان و بزازها و خرازاها هریک (سرایي مخصوص داشتند. (ولایتی ، علی اکبر ، 1392، صص 278-279

زمانی که تولى خان راهی مرو شد تغاجار گورکان ( داماد چنگیز) را با امرای نام دار و 10 هزار سوار جنگجو به جانب نیشابور فرستاد. نیشابوریان هم به پشتوانه کثرت سپاهیان و دارا بودن جنگ افزارهای زیادیه مقابله پرداختند ( سیفی هروی ، سیف بن محمد، 1381، ص 14

هرات در زمان حمله مغول شهری بزرگ محسوب میشد و قلعه و بارویی با چهار دروازه بود

به روایت نسوی، از معاصران حمله مغول، لشکریان تغاجار تا زمانی که همه آبادی های اطراف نیشابور را خراب نکردند به آن نزدیک نشدند؛ زیرا از مقاومت مردم محلی بسیار ترس داشتند. البته قبل از ورود تغاجار به نیشابور جلال الدین خوارزمشاه برای مدت کوتاهی به نیشابور رفت که مورد استقبال مردم آن شهر روبرو شد، وی از سردارانی که مقاومت کرده بودند تمجید به عمل آورده و مصالحه کاران را مورد خشم قرار داد که پس از رفتن جلال الدین سپاهیان مغولی به فرماندهی قومی پسر چنگیز که به تازگی مرورا گشوده بود. نیشابور رفتند دراین موقع نیشابور با قحطی سخت اذوقه روبرو بود. که همین گرسنگی، ضعف قدرت و توان جنگجویان مبارز شهر کاسته شد

مردم شهر هم به ناچار قاضی شهر را برای صلح و تسلیم نزد قوی فرستادند، اما او که قصد انتقام قتل تغاجار را داشت نپذیرفت.  
(گرایلی، فریدون، 1357، ص 131) در ثنای محاصره شهر نیشابور تغاجار به هلاکت رسید. (اقبال آشتیانی، 1365، صص 105-106) این قضیه بهانه

ای به دست مغولان داد که تا بیش تر از بیش به قتل عام مسلمانان این شهر و اطراف آن پرداختند. همراهان تغاجار به کشتار گسترده ای دست زدند، اما چون با مقاومت اهالی روبرو شدند به دو دسته تقسیم شدند؛ گروهی به سوی سبزوار رفتند در عرض سه روز آنجا را تسخیر کردند، در عوض مردم نیشابور 70 هزار تن از مردم سبزوار را به قتل رساندند. دسته دوم به طوس رفتند به رغم مقاومت آنجا را هم گرفتند و دوباره دست قتل عام اهالی زدند. (جوینی، تاریخ جهانگشای، 1385، ص 387)

ابن اثیر روایت کرده است که مغولان در طوس شناعت و دنائت را بدان جا رساندند که حرم مطهر امام رضا (ع) را هم ویران کردند (ولایتی، علی اکبر، 1392، ص 280)

از جهت دیگر، چون خبر هلاکت داماد چنگیز به گوش تولوی خان رسید، صبر کرد تا اوضاع مرو را تحت کنترل در آورد آن گاه به سمت نیشابور رفت؛ وی جنگ افزارها، منجیق ها و دژکوب ها را پیش فرستاد؛ حتی با وجود زمین های سنگلاخ در اطراف شهر، دستور داد لشکریان مغول سنگ ها را جمع کنند. (جوینی، جهانگشای، 1385، ص 139)

مغولان قبل از اینکه به نیشابور حمله کنند مدتی در روستای نوشجان که آب و درختان میوه بسیار داشت اردو زدند تا اسباب و آلات حرب را آماده و تهجیز کنند؛ مردم نیشابور در مدت اقامت مغولان خود را برای پیکار آمده کردند ولی وقتی جدیت مغولان را مشاهده کردند ایمانشان به پیروزی ضعیف شد. پس بزرگان شهر و امرای لشکر گرد آمدند و به مشورت پرداختند تا چاره ای پیدا کنند.

رای نهایی این شد که قاضی رکن الدین علی مغیشی را برای شفاعت نزد خان مغول بفرستند. ولی تولى شفاعت قاضی را قبول نکرد و حتی به او اجازه بازگشت هم نداد. ( ولایتی، علی اکبر،، 1392، ص 281) روز چهارشنبه دوازدهم صفر 618 ه.ق ، تولوی به نیشابور حمله کرد ، مردم شهر هم تمام سعی خود را انجام دادند تا مغولان وارد نشوند سرانجام

مغولان دروازه شهر را گشودند و در سراسر شهر متفرق گردیدند).

سیفی هروی، سیف بن محمد، 1381، ص 15

مغولان در طلب مجیرالملک، حاکم دلاور نیشابور، همه جا را جستجو کردند تا وی را یافتند. مجیرالملک به آنان دشنام داد؛ مغولان خون خوار هم بدون توجه به کهولت سن وی، او را به سخت ترین وجه به شهادت رساند. (جوینی، جهانگشای، 1385، صص 139-140) تولوی فرمانی صادر کرد بخاطر قتل تهاجار شهر را چنان تخریب کنند که قابل زارعت نباشد. لشکریان مغول زن، مرد، پیر و جوان را به صحرا بردند و همه را کشتند. مغولان حتی سگ و گربه را زنده نگذاشتند. (اقبال آشتیانی، عباس، 1365، ص 56) فقط از میان این جمعیت که قتل عام شدند 400 نفر از پیشه وران و هنرمندان را جدا کردند. (گرایلی، فریدون، 1357، ص 134)

در این هنگام ، دختر چنگیز که همسر تغاجار بود با سپاهیان مغول به شهر وارد شد و هر کسی را که در قسمتی از شهر پنهان شده بود بیرون کشید و کشت؛ به طوری که به گواهی مورخان هیچ کس از اهالی شهر پرجمعیت نیشابور جان سالم به در نبردند. آنها شهر را پس از هفت شبانه روز آب بستند و بعد در زمین جو کاشتند تا هیچ اثری از شهر باقی نماند. تولوی هم یکی از امرای مغول به همراه 400 سرباز را برای مراقبت از شهر گمارد تا اگر کسی خواست شهر را دوباره آباد کند بکشند. آنان گاه خود راهی هرات شد. (سیفی هروی، سیف بن محمد، 1381، ص 15)

شهاب الدین نسوی ،از معاصران حمله مغول در سیرت جلال الدین منکبرتی نوشته که مغولان چنان زمین نیشابور را با خاک یکسان کردند که بر خاک آن چوگان بازی می کردند. (ولایتی،علی اکبر، 1392، ص 283)

## اشغال هرات .

هرات در زمان حمله مغول شهری بزرگ محسوب میشد و قلعه و بارویی با چهار دروازه بود.(لسترنج، گای، 1373، ص434) تولوی پس از فاجعه نیشابور عازم هرات شد و پیشاپیش سپاه خود گروهی از جنگجویان را جلوتر فرستاد تا قلاع اطراف هرات را که مقاومت می کردند ویران کنند و ساکنان آن را از بین ببرند. وقتی به هرات رسید ایلچی به نام زنبور را روان شهر کرد و پیغام داد که ملک و امیر قاضی خطیب و مشاهیر شهر پیش او آیند تا از آسیب مغولان در امان باشند.(ولایتی، علی اکبر، 1392، ص284)

ملک شمس الدین محمد جوزجانی که در زمان سلطان محمد امیر و حاکم شهر بود. وی نزدیک به یک صد هزار سپاه در اختیار داشت، به پشتوانه این نیرو پس از شنیدن پیغام تولوی دستور به قتل ایلچی را داد

و با شجاعت تمام بانگ زد ؛ «آن روز مباد که من مطیع و منقاد کفار مغول و تاتار شوم تولوی با شنیدن خبر هلاکت ایلچی خشمگین شد و حکم کرد تا لشکریان از اطراف شهر را بگیرند و مسلمانان را قتل عام کنند، در مقابل آن ملک شمس الدین محمد مسلمانان را به مقاومت دعوت کرد، در همین هنگام مغولان از برج و بارو بالا رفتن و به شهر حمله کردند.(همان، 285)

در مقابل دلاوری مردمان هرات باعث شد که 1700 تن از بهترین جنگجویان تولوی به هلاکت برسانند، این حرکت ادامه داشت تا روز هفتم جنگ مغولان یک پارچه به شهر هجوم آوردند و در غوغایی که به وجود آمد تیری بر بدن ملک شمس الدین نشست و او را به شهادت رساندند.( سیفی هروی، سیف بن محم، 1381، ص 61)

پس از شهادت وی، برای نخستین بار در میان مردمان هرات تفرقه ایجاد گردید. مردم هرات به دو دسته تقسیم شدند؛ عده ای از هواداران

سلطان جلال الدین خوارزمشاه بودند گفتند که باتمام توان می جنگند، گروه دیگر قضاوت معارف اکابر و اشراف شهر بودند بر صلح پا فشاری می کردند.(همان جا) در این ثنا، تولوی در مقابل دروازه فیروز آباد هرات ایستاد و خطاب به مردم هرات فریاد زد: (ای مردم بدانید که من تولوی خان بن چنگیز خان هستم. اگر می خواهید که به جان امان یابید و زن و فرزندان شما به دست مغولان نیفتد، دست از محاربه باز دارید و پای از مبارزات پس کشیده روی به سوی اطاعت و انقیاد آوردید و نصف آنچه هر سال از مال و جهات که به سلطان جلال الدین می رسانیده اند و تسلیم ما شود تا به مراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه اختصاص یابید» و از تربیت شاهی و مکرمت شاهنشاهی برخوردار و محظوظ شوید

او سخنانش را با سوگند پیایی پایان بخشید. (همان جا) مردم شهر با شنیدن سوگندهای تولوی تصمیم گرفتند که تسلیم شوند. امیر غزالدین مقدم هروی، که به حکم سلطان جلال الدین حاکم ضعف جامه بافان بود به همراه 100 تن از جامه باف ها از شهر خارج شدند و نزد تولوی رفتند، آنها مورد لطف تولوی قرار گرفتند و مردم دروازه شهرها را گشودند

تولوی هم دستور داد 12 هزار تن از هواداران سلطان جلال الدین را به شهادت رساندند و باقی مردمان را امان داد آنگاه وی ملک ابوبکر به حکومت هرات و یکی از غلامان ترک ( منگتای) به شحنگی هرات گذاشت و خود را با اردوی چنگیز در طالقان پیوست. ( ولایتی ، علی اکبر، 1392، ص286)

هنوز از رفتن تولوی از هرات نگذشته بود که 80 تن از هواداران فدایی سلطان جلال الدین تصمیم گرفتند شهر هرات را از تسلط مغولان بیرون بیاورند. آنان در کسوت بازرگانان به شهر وارد شدند و اسلحه های خود را پنهان کردند و در هرات مشغول خرید و فروش شدند تا فرصت مناسب ایجاد گردد. آنان در پای حصار منگتای و ملک ابوبکر در بازار از پای در آوردند (سیفی هروی، سیف بن محمد، 1381، ص 18) بقیه مردمان هرات هم از این موقعیت استفاده کردند و شمشیر بیرون آوردند و شروع به از بین بردن مغولان کردند.(همان، صص19-18)

چون خبر مجاهدت مردم هرات به چنگیز رسید، خشمگین شد و به تولوی گفت؛ این فتنه از آن پیدا شد که تیغ و تیر از آن هروی‌ان دریغ داشتی بعد چنگیز ایلجی گدای نوئین را با 80 هزار مرد جنگجو روانه هرات کرد و وی در راه هرات نیز از شهرها اطراف نیرو گردآورد و به آنها گفت که اگر کسی سستی کند، جان او را می گیرم و اگر کسی دلاوری کند مورد عنایت من قرار می گیرد. از این جهت هم مردم هرات باهم پیمان بستند که تا رمقی در تن دارند در دفاع از شهر بکوشند و کسی از نبرد دست نکشد. (ولایتی، علی اکبر، 1392، ص 287

ایلجی گدای پس از یک ماه به هرات رسید و از چهار جهت به شهر حمله کرد و جنگ را آغاز کرد. این نبرد 6 ماه طول کشید که در این جنگ 5 هزار تن از سربازان مغولان کشته و باقی هم خسته و درمانده شدند. ایلجی گدای این را می دانست که ماندن در آن وضعیت ممکن

نیست، پس از سه روز حمله نهایی را آغاز کرد و بخت هم با وی یار بود  
توانست هرات را اشغال کند. وی پس از خروج از هرات به قلعه کالیون  
حمله کرد، در همان جا هم 80 هوادار سلطان جلال الدین کشت.(همان،  
(ص 289)

خرابی‌های که در هرات شکل گرفته بود تا سال 634 ه. ق ادامه داشت  
تا در زمان اوگتای قاآن فرمان داد تا هرات را آباد کنند. نخستین  
ساکنان هرات به ناچار به جای گاو، خود خیش می‌کشیدند، بویوغ  
برگردن می‌نهادند و زمین را شیار و تخم می‌پاشیدند. ( فرقانی، فاروق،  
1379، صص 827-827)

با این همه ما سلطان محمد خوارزمشاه را نیز به جهت ترک مرکز  
فرماندهی و عدم قاطعیت در یکی از حساس‌ترین لحظه‌های تاریخ  
.کشور مسئول و گناهکار می‌شناسیم

آری او مقصر است نه از جهت اینکه با پول و هدیه مغول را رام نکرد، نه از این لحاظ که جاسوسان بازرگان مغول را کشت، نه به این دلیل که با خلیفه دسیسه گر عباسی در افتاد، بلکه به این جهت که از عهده دشمن خانگی کوتاه آمد، به مادر و خویشان خویش میدان توطئه و فتنه انگیزی داد، به اغوای مادر جلال الدین را از مقام ولایتعهدی، کنار گذاشت. او مقصر است زیرا سخن شهاب الدین خیوقی و پسر دلیر خود را نشنید و از همه امکان های خود بهره گیری نکرد. (دستغیب، عبدالعلی، 1376، ص 203)

به هر حال شهریار خوارزمشاهی فرو ریخت و به همراه آن ایران آباد و نیرومند به سرزمین سوخته ای بدل شد. ترکان خاتون و حواشی سلطان در دوزخی که خود در ساختنش سهمیم بودند در افتاده سوختند. سرگذشت سلطان و ترکان خاتون در پایان زندگانی ماجرای غم انگیزی است. سلطان دیگر آن شیری نیست که در نبرد غوریان و قراختاییان و حریفان دیگر به معرکه های نبرد در می آمد. اگر گزارش نسوی درست باشد در پایان زندگانی می گوید: دنیا دار ساکنان دنیا نیست... مغولان

ترکان خاتون را در قلعه ایلال مازندران اسیر کرده و به نزد چنگیز  
فرستادند. فرزندان سلطان با ترکان خاتون بودند که همه را شهید  
کردند. (همان، صص 204-205)

### منابع و مآخذ

1. اقبال آشتیانی؛ عباس؛ تاریخ مغول؛ تهران؛ امیرکبیر؛ 1365-  
2. اشیپولر؛ بارتولد؛ تاریخ مغول در ایران؛ ترجمه محمود میرآفتاب؛ تهران؛ -  
علمی و فرهنگی؛ چ نهم؛ 1376  
3. جوینی؛ عطامک؛ جهانگشای؛ تصحیح محمد قزوینی؛ تهران؛ دنیای -  
کتاب؛ 1385

- دستغیب؛ عبدالعلی؛ هجوم اردوی مغول به ایران؛ تهران؛ علم؛ 1367 -
- سیفی هروی؛ سیف بن محمد؛ تاریخ نامه هرات؛ تصحیح محمد آصف -  
فکرت؛ تهران؛ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار؛ 1381
- غفورف؛ باباجان؛ تاجیکان؛ تاریخ قدیم قرون وسطی؛ سازمان چاپ -  
وانتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ دوشنبه، 1377
- فرقانی؛ محمد فاروق؛ مقایسه اوضاع شهرهای خراسان در قبل و بعد -  
حمله مغول؛ تهران؛ دانشگاه شیعه بهشتی؛ 1379
- گرایلی، فریدون؛ نیشابور شهر فیروزه، مشهد؛ موسسه چاپ و انتشارات  
- و گرافیک دانشگاه فردوسی؛
- ولایتی؛ علی اکبر؛ ایران از حمله مغول تا پایان تیموریان؛ تهران؛ -  
امیرکبیر؛ 1392

## فتحعلی شاه پادشاهی که هزار زن در حرمسرا داشت!.....

فتحعلی شاه دومین شاه از دودمان قاجار بود که از 1797 تا 1834

میلادی

(شش جمادی الاول ۱۱۸۶ ه‍.ق – ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۵۰ ه‍.ق)

فرمانروایی کرد. وی فرزند حسین‌قلی‌خان برادر جوانتر آغامحمدخان

قاجار بود. پس از کشته شدن عمویش، فتحعلی شاه به پادشاهی رسید

لقب او سلطان صاحبقران بود چرا که بیش از سی و هفت سال شاهی

کرد. «فتحعلی‌شاه» مردی خوش‌گذران، لالایی، بی‌لیاقت، خسیس،

دهن‌بین، بی‌ارزش و به شکلی جنون‌آمیز زن دوست بود. در سایه‌ی

حضور چنین موجود نالایق و ناتوان و در دوران حاکمیت او بود که هفده

شاه قاجار علی‌رغم مشکلات سیاسی .ولایت قفقاز از ایران جدا شد

کشور، زندگی افسانه‌ای خویش را که آمیخته به شادکامی و هوس‌های

سیری ناپذیر بود در چهاردیواری‌های کاخ‌های عفن خود می‌گذراند.

تفریح در حرمخانه، سواری، شکار و بازی با ورق، از سرگرمی‌های

عمده‌ی او بود. میزان برد و باخت در حرم شاهی به حدی بود که هر کنیز، سالانه، مبلغی تا حدود پانزده هزار تومان به‌عنوان پاداش دریافت شاه قاجار با وجود داشتن هزار زن عقدی و صیغه، ابایی نداشت. می‌کرد که بازهم رقاصه‌ها، مطرب‌ها، بازیگرها و خواننده‌های زن تهران را به قصر خود فراخواند و حتی بدان‌ها مسکن دهد. این لولیان شهر آشوب، همه‌ی هنرهای ممکن سرگرم‌کننده را همراه با زیبایی و دلربایی با خود به قصر شاهی می‌آوردند و مجلس عیش شاه را با دف و تارو کمانچه و سنتور و تنبک بدل به مرکز هوس‌های انسانی می‌کردند. از میان آنان می‌توان از مطربه‌هایی چون استاد «زهره» و استاد «مینا» که شادی‌آفرین فتحعلی‌شاه» مردی خوش‌گذران، لاابالی، « بزم او بودند، نام برد بی‌لیاقت، خسیس، دهن‌بین، بی‌ارزش و به شکلی جنون‌آمیز زن دوست بود. در سایه‌ی حضور چنین موجود نالایق و ناتوان و در دوران حاکمیت او بود که هفده ولایت قفقاز از ایران جدا شد شاهی با هزار زن عقدی فتحعلی شاه نزدیک به هزار زن عقدی و کنیز و رقاصه داشت و این در نوع خود یک رکورد بی‌نظیر محسوب می‌شد. با این همه او خواننده‌های زن تهران را نیز به قصر خود دعوت می‌کرد. تعداد زنان او در آغاز

حکومت از چهار زن عقدی و شصت کنیز تجاوز نمی کرد اما پس از مدتی به پانصد نفر رسید و تا پایان دوران سلطنت تعداد زنانی که در حرمسرای او زندگی می کردند از هزار گذشته بود . تعدادی از این زنان حتی یک بار هم موفق به حتی صحبت با شاه نیز نشده بودند

فتحعلی شاه تنها از 157 زن خود 262 فرزند داشته است. احمد میرزا کوچکترین فرزند او نیز کتابی در شرح حال زنان او نوشته است

اولین زوجه فتحعلی شاه، که در زمان ولیعهدی به عقد ازدواج او درآمد و تا زمانی که در قید حیات بود مورد توجه و احترام بوده «بدرجهان خانم» دختر یکی از یاغیان معروف اوایل سلطنت آقا محمدخان به نام آقامحمدخان ولیعهد خود را که در آن زمان «قادرخان عرب» است «باباخان» نامیده می شد در رأس لشگری به دفع این خان یاغی فرستاد و بعد از شکست و اسارت قادرخان، دختر او را که همین بدرجهان خانم باشد به زوجیت باباخان درآورد. نخستین اولاد باباخان یا فتحعلی شاه بدرجهان خانم پنج .بعدی هم دختری از بطن همین بدرجهان خانم است دختر و دو پسر دیگر برای فتحعلی شاه به دنیا آورد، ولی پسران او

(حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاعالسلطنه) در اواخر سلطنت فتحعلی شاه بر پدر یاغی شدند. فتحعلی شاه در حق این دو پسر خود گفته بود: خون قادرخان (پدر بدرجهان خانم) در رگ اینها جاری یکی از زنان بانفوذ و مقتدر دیگر دربار فتحعلی شاه (سنبل خانم) ! است نیز از خانواده اسرای کرمان در ماجرای قتل عام وحشتناک کرمان در اوایل فرارروائی آقامحمدخان بود. آقا محمدخان سنبل را که در آن موقع دختر کوچک زیبائی بود به ولیعهدش باباخان بخشید و در زمان حکومت در میان زنان .باباخان در فارس و کرمان به عقد ازدواج او درآمد حرمسرای فتحعلی شاه دو زن «آسیه» نام داشتند و اتفاقاً آسیه دومی هم زنی معتبر و مقتدر بود. این آسیه خانم دختر محمدخان قاجار بود که نخست زن مهدیقلی خان عموی فتحعلی شاه شد، ولی بعد از مرگ مهدیقلی خان، به دستور آقامحمدخان او را به عقد ازدواج باباخان، فتحعلی شاه بعدی درآوردند. محمدقلی میرزا ملک آرا پسر دوم فتحعلی شاه از بطن اوست. در این جا تذکر این نکته خالی از لطف نیست که محمدقلی میرزا و چهار پسر دیگر فتحعلی شاه (محمدعلی میرزا، محمدولی میرزا، عباس میرزا و حسینعلی میرزا) در یک سال - 1203

شاه قاجار با وجود داشتن هزار .هجری قمری - از پنج زن به دنیا آمدند زن عقدی و صیغه، ابایی نداشت که بازهم رقاصه‌ها، مطرب‌ها، بازیگرها و خواننده‌های زن تهران را به قصر خود فراخواند و حتی بدان‌ها مسکن دهد عباس میرزا از نظر روز ولادت در سال 1203 چهارمین آنها بود، ولی به دستور آقا محمدخان او را به ولیعهدی و جانشینی پدر انتخاب کردند، زیرا مادر او آسیه خانم دختر یکی از معتبرترین خان‌های ازمیان بیش از هزار زن، که در طول سلطنت سی و هفت .قاجاریه بود ساله فتحعلی شاه قاجار در حرمسرای او زیسته‌اند و نام قریب به 200 تن از آنان در منابع مختلف مربوط به قاجاریه ثبت شده است، طاووس خانم، ملقب به تاج الدوله، بیش از هر زن دیگری در دوران سلطنت دومین پادشاه سلسله قاجار اثر گذاشته و تنها زنی است که تا پایان عمر فتحعلی شاه محبوب و سوگلی حرم این پادشاه عشرت طلب بوده و بیش میرزا .از زنان دیگر دومین پادشاه قاجار برای او فرزند آورده است عبدالوهاب معتمدالدوله معروف به نشاط اصفهانی از شعرای معروف دربار فتحعلی شاه که بر تاج‌الدوله نقش پدر داشت ازدواج شاه و او را طاووس هنگام ازدواج با فتحعلی شاه دختر زیبائی بوده، ولی .فراهم کرد

تعداد زنان زیبا در حرمسرای عریض و طویل فتحعلی شاه کم نبود. آنچه موجب دوام علاقه و محبت فتحعلی شاه به طاووس شد، کمال او بود نه جمال. طاووس که در مکتب نشاط اصفهانی شاعر معروف دوران فتحعلی شاه تربیت شده بود بعد از عروسی با شاه از مصاحبت او برخوردار بود و شعر هم می‌گفته، ولی از اشعار او در هیچ یک از منابع طاووس چون از یک .مربوط به قاجاریه نمونه‌ای مشاهده نشده است خانواده معمولی بود به عقد ازدواج منقطع فتحعلی شاه درآمد، ولی جشن عروسی او با شاه قاجار، از مراسم بسیار باشکوه عروسی دوران سلطنت فتحعلی شاه بود. در آن تاریخ شاهزاده حسنعلی میرزا ملقب به شجاع‌السلطنه (پسر ششم فتحعلی شاه) حاکم تهران بود و به دستور او شهر را به خاطر عروسی پدرش با این دختر اصفهانی آذین بستند. طاووس در همان چندماه اول زندگی زناشوئی با فتحعلی شاه، به قدری علاقه و توجه پادشاه قاجار را به خود جلب نمود که شاه به او لقب «تاج‌الدوله» اعطا نمود و تصمیم گرفت او را به عقد ازدواج دائم خود درآورد و قصد داشت یکی از چهار زن عقدی خود را طلاق بدهد و طاووس را به عقد دائمی خود درآورد، ولی طاووس حاضر نشد و ترجیح

داد همچنان زن صیغه شاه بماند. همچنین فتحعلی شاه مقرر فرمود که یک دست عمارت تام‌الاجرا از اندرونی و بیرونی و حمام، مشتمل بر تالارهای آئینه متعدد مانند موقع تمکن و نشیمن خود خاقان مغفور که معروف به عمارت چشمه بود، برای تاج‌الدوله ساختند

اوضاع و اسباب تجمل تاج‌الدوله به همه جهت از حرمخانه خارج بود و دستگاهی جداگانه داشت از فراشخانه و اصطبل و غیره. میرزا حسین، پسر مرحوم میرزا اسدالله خان برادر مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم، وزارت تاج‌الدوله را داشت. ماهی هزار تومان به اسم سبزی مطبخ تاج‌الدوله از دفتر برات صادر می‌شد.

طاووس که تا پایان عمر فتحعلی شاه، زن سوگلی و مورد علاقه او باقی ماند ۹ فرزند برای فتحعلی شاه به دنیا آورد، که شش تن از آنان، سه پسر (سیف‌الدوله، نیرالدوله و عضدالدوله) و سه دختر (شیرین جهان خانم، شمس‌الدوله و مرصع خانم) زنده ماندند. پسران به مقامات مهمی رسیدند و دختران با شاهزادگان قاجار ازدواج کردند.

از میان فرزندان طاووس، سلطان محمد میرزا ملقب به سیف‌الدوله پسر ارشد طاووس مورد توجه و علاقه مخصوص فتحعلی شاه بود، به طوری که در سیزده سالگی حکومت ایالت بزرگ اصفهان را به او واگذار نمود و یوسف خان گرجی سپهدار را به وزارت او برگماشت. سیف‌الدوله در زمان فوت فتحعلی شاه در اصفهان هم حکومت اصفهان را داشت و تشریفات کفن و دفن فتحعلی شاه تحت نظر وی انجام پذیرفت. سیف‌الدوله بعد از مرگ پدر مدعی سلطنت نشد، ولی به برادرزاده بیمار و ناتوانش محمدشاه هم اعتنائی نداشت، به همین جهت به صوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام اولین صدر اعظم محمدشاه به تهران احضار شد و چندی بعد همراه مادرش به عتبات عالیات رفت و در بغداد اقامت گزید.

در منابع مربوط به دوره قاجاریه، اعم از منابع داخلی و نوشته‌های مؤرخین خارجی، به نفوذ تاج‌الدوله یا طاووس در وقایع بیست سال آخر سلطنت فتحعلی شاه و عزل و نصب حکام و مقامات مهم این دوره اشاره شده، ولی همه مؤرخین داخلی و خارجی به نیکی از او یاد کرده‌اند. او

زنی مؤمن و متدین و دلرحم و با عاطفه بوده و هر مظلومی به درگاه او  
پناه می‌برد مأیوس بر نمی‌گشت

در روزهای بیماری فتحعلی شاه در سفر اصفهان نیز که به مرگ وی  
انجامید طاووس تنها زن از صدها زن حرمسرای شاهی بوده که در کنار  
شوه‌ر ۶۸ ساله‌اش مانده و از او پرستاری می‌نمود

برای پی بردن به بزرگ منشی و سعه صدر تاج‌الدوله یا طاووس  
اصفهانی، همین فقره انصراف از تصاحب جواهراتی که حداقل یک  
میلیون تومان به پول آن روز قیمت داشته و ارزش امروز آن هزاران  
برابر است کفایت می‌کند

خودداری او از پیوستن به جمع زنان عقدی فتحعلی شاه نیز، که مستلزم  
طلاق یکی از چهار زن عقدی او بود نمونه دیگری از بزرگواری و اعتماد  
به نفس این زن است و با یان که بعدها با فوت یکی از زنان عقدی شاه،  
این امکان برای او فراهم شد که بدون التزام فتحعلی شاه به طلاق یکی از  
زنان عقدیش به عقد دایم او در آید، از حرف خود که نمی‌خواهد ساعت  
سعد جاری شده صیغه عقد منقطع او به هم بخورد برنگشت و تا آخر

عمر زن صیغه فتحعلی شاه بود

تاجالدوله بعد از درگذشت فتحعلی شاه به اتفاق پسرش سیفالدوله به زیارت عتبات رفت و دو مرتبه نیز به حج بیتالله مشرف شد. تاجالدوله سالهای پایانی عمر خود را در نجف اشرف به سر آورد و مقبره‌ای برای خود در مجاورت حرم حضرت امیرالمومنین ساخت، که هم اکنون نیز برقرار و معروف است. چند تن از اولاد تاجالدوله هم در زمام حیات او در نجف اشرف اقامت گزیدند نسل پنجم و ششم آنها هم اکنون در بغداد و نجف و کربلا زندگی می‌کنند

### سقاخانه اسماعیل طلا

در زمان فتحعلی شاه قاجار از طرف یکی از دولت‌های خارجی بسته‌ای به عنوان هدیه به دربار رسید و شاه قصد گشودن آن را کرد. "اسماعیل خان" که جزء ملتزمین بود و از فرماندهان فتحعلی شاه، از شاه استدعا کرد این کار در محوطه کاخ به وسیله خدمتگزاران انجام شود؛ چرا که

احتمال سوء قصد را نمیتوان از نظر دور داشت. اتفاقا هنگام باز کردن بسته منفجر شد و خساراتی هم به بار آورد

فتحعلی شاه با اطلاع از این امر، دستور داد برای این دورانیشی، هم وزن سردار اسماعیل خان سکه‌های طلا به او مرحمت شود؛ چنین کردند و اسماعیل خان معروف به "زر ریز خان" شد! اسماعیل خان هم که ارادت ویژه‌ای به امام رضا داشت، طلاها را صرف ساختن جایگاه آن سنگاب کرد! تا گنبد و پایه‌های سقاخانه با روکشی از طلا مزین شود از آن زمان! این سقاخانه را به "سقاخانه اسماعیل طلا" میشناسند

## درباره نادرشاه افشار...

نادرشاه افشار (زاده ۱۰۶۷ شمسی کلات نادری – مقتول ۱۱۲۶ در قوچان) که پیش از پادشاهی، نادر قلی نام داشت. نادر شاه از ایل افشار خراسان که از ۱۱۱۴ تا ۱۱۲۶ خورشیدی پادشاه ایران و بنیان‌گذار دودمان افشاریه بود. او از مشهورترین پادشاهان ایران، پس از اسلام است. سرکوب افغان‌ها و بیرون راندن عثمانی و روسیه از کشور و تجدید استقلال ایران و نیز فتح دهلی و ترکستان و جنگ‌های پیروزمندانه او سبب شهرت بسیارش شد. همچنین او آخرین کشورگشا و فاتح آسیایی است.

ایل افشار قبل از مهاجرت به خراسان در منطقه افشار در جنوب آذربایجان غربی سکونت داشته‌اند که اکنون مرکز این منطقه شهرستان

تکاب امروزی واقع در جنوب آذربایجان غربی می‌باشد. در فاصله ۵ کیلومتری شرق شهرستان «تکاب» روستای باستانی «قرخلو» واقع شده‌است که زادگاه اصلی پدران نادرشاه افشار است که نام قرخلو که در پسونند نادرشاه وجود دارد نیز از نام همین روستا برداشته شده‌است که شاه اسماعیل در زمان‌های دور آن‌ها را از «قرخلو» و «تکاب» به خراسان کوچاند.

نادر هنوز به ۱۸ سالگی نرسیده بود که همراه با مادرش در یکی از یورشهای ازبکان خوارزم به اسارت درآمد. بعد از مرگ مادر از اسارت گریخت و به خراسان بازگشت و به خدمت حکمران ایبورد باباعلی بیگ درآمد. او گروه کوچکی را گرد خود جمع کرد و بعد از کنترل چند ناحیه خراسان خود را «نادرقلی بیگ» نامید.

در این هنگام افغان‌ها به رهبری محمود افغان اصفهان را تصرف کرده و شاه سلطان حسین صفوی را به قتل رسانده بودند. با سقوط اصفهان و قتل شاه، پسر او به نام شاه تهماسب دوم صفوی از اصفهان به قزوین گریخت و خود را پادشاه ایران خواند ولی حکام نواحی گوناگون حاضر به اطاعت از او نشدند. نادر که از میزان نفوذ خاندان صفوی در میان مردم آگاه بود، به شاه تهماسب دوم پیوست و سردار سپاه او شد. اولین اقدام نادر در خدمت شاه صفوی جنگ با ملک محمود سیستانی (حاکم سیستان) بود که مانعی بر سر یکپارچگی پادشاهی ایران به حساب می‌آمد. نادر در سال ۱۱۳۷ ق. توانست ملک محمود را شکست دهد و حاکمیت شاه ایران را در خراسان و سیستان برپا نماید.

اشرف افغان که از پیشرفت های نادر سخت هراسیده بود لشکری  
فراهم آورد و به جنگ او شتافت. در مهماندوست دامغان میان سپاه نادر  
و اشرف جنگی در گرفت و افغانان شکست خوردند و دو روزه خود را به  
تهران رساندند، و از آنجا شتابان به اصفهان گریختند تا سپاه بیشتری  
فراهم کنند. نادر به دنبال افغان ها به سمت اصفهان تاخت و در مورچه  
خورتِ اصفهان سپاه افغان ها شکست دیگری را متحمل شد، لشکر چنان  
درهم شکست که اصفهان را گذاشتند و به سوی شیراز گریختند. نادر  
افغانان را دنبال کرد و در زرقان فارس آنها را یکسره در هم کوبید و  
افغان ها به سمت هندوستان پراکنده شدند، اشرف افغان هم در  
بلوچستان کشته شد. شورش افغان که نزدیک بود کشور ایران را برباد  
دهد پس از هفت سال فرو نشست.

نادر اکنون سپه سالار ایران زمین بود و کم کم قدرت او به جایی رسید که حکومت خراسان و مازندران و سیستان و کرمان از جانب شاه به او سپرده شد.

شاه طهماسب صفوی از شهرت و اعتبار نادر در بین مردم دچار رشک و حسادت گشت و برای نشان دادن قدرت خود با لشکری بزرگ به سوی عثمانی تاخت و در آن جنگ هزاران سرباز ایرانی را در جنگ چالدران بدلیل عدم توانایی به کشتن داد و خود از میدان جنگ گریخت.

نادر با سپاهی اندک و خسته از جنگ از مشرق به سوی مغرب ایران تاخت و تا قلب کشور عثمانی پیش رفت و سرزمینهای بسیاری را به خاک ایران افزود و از آنجا به قفقاز تحت اشغال روس ها رفت که با کمال تعجب دید روسها خود پیش از روبرو شدن با او پا به فرار گذاشته اند در مسیر بر گشت در سال 1148 در دشت مغان در مجلس ریش

سفیدان ایران از فرماندهی ارتش استعفا نمود و دلیلش اعمال پس پرده  
. خاندان صفوی بود

نادرشاه عازم مشهد شد در نزدیکی زنجان سوارانی نزدش آمدند و خبر  
آوردند که مجلس به لیاقت شما ایمان دارد و در این شرایط بهتر است  
نادر همچنان ارتش دار ایران باقی بماند و کمر بند پادشاهی را بر  
. کمرش بستند

مرگ نادرشاه افشار

در سال ۱۱۲۶ خورشیدی، زمانی که نادر برای رفع یکی از شورش‌های  
مردم علیه مالیات زیاد به خراسان رفته بود، جمعی از سردارانش به

رهبری علی قلی خان شبانه به چادر وی حمله کردند و او را به قتل رساندند.

پس از مرگ نادر شاه، بسیاری از فرزندان و خاندان وی توسط برادرزاده نادر، عادل شاه کشته شدند. علی قلی خان به حدی کینه قطع نسل نادر را به دل بسته بود که زنان نادر را که آبستن بودند هم کشت و از تمام اینان فقط نوه نادرشاه، شاهرخ میرزا را زنده نگه داشت، شاهرخ بزرگترین فرزند رضاقلی میرزا؛ ولیعهد نادرشاه و نوهٔ دختری شاه سلطان حسین صفوی بود. گفته‌اند از ابقای او منظورش این بود که شاید روزی مردم ایران خواستند که پادشاهی از نژاد صفوی داشته باشند.

**جنگ های نادر شاه**

اردو کشی سبزوار -

جنگ‌های ایران و عثمانی -

جنگ‌های ایران و گورکانیان هند -

جنگ‌های نادرشاه در داغستان -

جنگ‌های نادری -

شورش محمدتقی خان شیرازی -

شورش محمدخان بلوچ -

(محاصره قندهار ۱۷۳۷-۱۷۳۸ -

نبرد تنگه خیبر -

نبرد دامغان (۱۷۲۹) -

نبرد کافر قلعه -

نبرد کرکوک (۱۷۳۳) -

نبرد کرنال -

نبرد مورچه خورت -

نبرد هرات (۱۷۲۹) -

## ایا نادرشاه پادشاه خوبی بوده است؟

نادرشاه دو دوره داشته است در دوره اول خدمت بزرگی به کشورمان کرد و با مجاهدتهای فراوان کشور ما را از دست افغان ها و عثمانی ها و روس ها و غیره نجات داد و یک حکومت مقتدر بر ایران عزیز حاکم نمود.

اما در دوره دوم که اواخر عمر او بوده است او تبدیل به یک شاه خیلی بد شد. او افرادی را کور کرد یا کشت که بیگناه بودند. او به افرادی از مردم ما و مردم هند ظلم زیادی کرد. و شاید اینکه عده ای از خاندان او او را کشتند یک دلیلش این بود که احتمال می دادند نادر آنها را بکشد یا کور کند.

در اینجا به مطلبی که نادر در آخرین شب عمرش برای یکی از یارانش گفته اشاره می نمایم:

نادر شاه افشار شبی بسیار استرس داشت و خوابش نمی برد و راه می رفت. معین الممالک که از اصحاب سرّ نادر شاه بود علت را از نادرشاه می پرسد. نادر شاه این گونه بیان می کند که جوان بودم و شبی در

خواب دیدم که دو فرشته با عزت نزد من آمدند و به من گفتند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شما کار دارد. نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتم و ایشان دو شمشیر به کمرم بستند و فرمودند تو حاکم خواهی شد اما به مردم ظلم نکن. از آن شب به بعد اتفاقی افتاد و من به قدرت رسیدم و حاکم شدم. امشب همان دو فرشته را در عالم خواب دیدم که غضب آلود بودند و گفتند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) با تو کار دارد و من را به زور نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بردند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خشمگین بود و پرسیدند مگر نگفتم به مردم ظلم نکن. آن دو شمشیر را از کمرم باز کردند. احساس می کنم امشب قرار است که اتفاقی بیفتد. سحر سر از تن نادرشاه جدا شد.

نمونه هایی از ظلم های نادرشاه:

### شهید کردن یک روحانی بیگناه

جد هفتم آیت الله مشکینی، به نام ملا محمد تقی، در روستای آلنی زندگی می کردند و محبوبیت فراوانی در میان اهل روستا داشتند. در آن زمان که دوران حکومت نادرشاه بود - گویا نادرشاه، از طرف ترکیه با سپاه

خودش می آمده، که به روستای آلنی می رسد. ایشان نقل مراجعه می کردند. وقتی نادرشاه به چشمه آب می رسد، زن و مرد و دختر و پسر، مشغول برداشتن آب از چشمه بودند. نادرشاه تشنه آب بوده و دختر بچه ای کوزه آب خود را به ایشان می دهد. نادرشاه آب را که می خورد، نگاهی به چهره این دختر می اندازد و مجذوب او می شود.

به دختر می گوید: «شما بیا با من باش». دختر بچه می ترسد و فرار می کند و به ده می آید و در خانه جد آیت الله مشکینی بست می نشیند.

نادرشاه دستور می دهد که آخوند روستا را که همان جد ایشان ملا محمد تقی بود - احضار کنند. وقتی او را پیش نادرشاه می آورند، نادرشاه به او دستور می دهد که: «عقد این دختر را برای من بخوان!». ایشان هم طبق ضوابطی که هست، پدر و مادر دختر را می خواهد و می گوید که: «ایشان می خواهد با دختر شما ازدواج کند». آنها می گویند که: «مایل نیستیم و نمی خواهیم». ایشان به نادرشاه می گوید که: «من نمی توانم صیغه عقد را اجرا کنم، چون پدر و مادر دختر راضی نیستند».

نادرشاه می گوید: «تو کاری به این کارها نداشته باش. کار خودت را

بکن و عقد را بخوان». ایشان میگوید: «نمیخوانم» و به دلیل همین امتناع، نادرشاه دستور میدهد که خمیری را به شکل عمامه آماده می کنند و به جای عمامه روی سر ایشان می گذارند و روغنی را داغ می کنند و وسط این خمیر - که همان مغز سر این عالم متقی بوده - می ریزند و ایشان به خاطر دفاع از حق این دختر و پدر و مادر، شهید می شوند.

### چشمان تاجر بیگناه را کور کرد!

نادرشاه سنگی را سفارش داد که از افغانستان بیاورند و مزدی برای آن قرار داد تاجری آن را زودتر از موعد آورد نادر به بهانه اینکه قرار بود 15روزه بیاوری ولی زودتر آوردی دستور داد چشمانش را کور کردند!

### چشمان سرباز فداکار را کور کرد!

نادر در وسط جنگ اسبش مرد و نادر در خطر مرگ قرار گرفت. سربازی فداکاری کرد و او را نجات داد نادر گفت بعد جنگ بتو پاداش می دهم. بعد از جنگ آن سرباز چندبار در چادر نادر آمد تا نادر بیادش بیاید و به او پاداش بدهد ولی نادر او را احضار کرد و گفت من از

چشمان تو بدم می آید که مرتب می آیی در چادر من! و دستور داد

چشمان سرباز را کور کردند!

**کور کردن پنجاه نفر به بهانه ای!**

نادر به بهانه اینکه پسرش قصد کودتا دارد پسرش را کور کرد بعد

پنجاه نفر از حاضرین مجلس را به بهانه اینکه چرا شفاعت نکردید تا

پسرم را کور نکنم! کور نمود!

## شاه سلیمان صفوی از بی کفایت ترین، عیاش ترین و بدنام ترین پادشاهان صفوی است...

شاه عباس دوم دو پسر به نام های صفی میرزا و حمزه میرزا داشت.  
شاه عباس دوم به صفی میرزا با این که فرزند ارشدش بود، هیچ علاقه ای  
نداشت و به همین دلیل او را در کاخ ها محبوس کرده بود  
پس از فوت شاه، امرا در دامغان جلسه تشکیل دادند و چون شاه جانشین  
نداشت، امرا حمزه میرزا را سلطنت رساندند و برای عملی شدن  
هدفشان، شایعه کردند که شاه متوفی، فرزندش صفی میرزا را کور کرده  
است. اما خواجه های دربار مخالفت کرده و صفی میرزا را به سلطنت  
رساندند.

در ابتدا، شاه صفی دوم، برادر کوچکش حمزه میرزا را به قتل رساند و به  
..توصیه درباریان با نام شاه سلیمان، تاجگذاری کرد

### حکومت ظالمانه شاه سلیمان

شاه سلیمان از بی کفایت ترین، عیاش ترین و بدنام ترین پادشاهان  
صفوی است  
در دوران این پادشاه که همیشه مست بوده است، دماغ ها کنده  
شد، گوش ها بریده شد و چشم ها کور شد تا این پادشاه بتواند به عیاشی  
هایش برسد.

داستانی از سفرنامه ی شاردن:از یکی از درباریان شاه شنیدم که می گفت هرگاه به حضور شاه فراخوانده می شدم،دست به دعا بودم تا از اعضای بدنم نرود.وقتی هم که از حضور شاه مرخص می شدم،دست هایم را به سمت سرم می بردم تا ببینم سرم سر جایش هست؟<sup>۱</sup>

## آخرین شاه صفوی....

سلطان حسین صفوی (۱۱۳۹-۱۰۷۹ق)، آخرین پادشاه صفوی و فرزند شاه سلیمان بود. نقل شده که وی فردی بخشنده، مهربان، ساده پوش و دل رحم بوده و از جنگ و خونریزی دوری می کرد. راحت طلبی و ناکارآمدی سیاسی وی، در حمله محمود افغان، موجب از دست رفتن تاج و تخت سلطنت صفویان شد.

### حمله محمود افغان

در ۱۱۱۸ق قبیله غلزایی/غلجایی، یکی از طوایف قوم افغان(پشتو) در قندهار علیه گرگین خان، بیگلریگی شهر، شورش کرده و او را کشتند. حسین صفوی در ۱۱۳۲ق برای محمود، رئیس غلزایی و والی قندهار خلعت فرستاد. در ۱۱۳۴ق محمود راه اصفهان را در پیش گرفت. سپاه او و صفویان در گُلُناباد با یکدیگر روبه رو شدند و صفویان شکست خوردند. اصفهان به محاصره نیروهای محمود افتاد. محاصره اصفهان حدود هفت ماه طول کشید و مردم شهر دچار قحطی و بیماری شدند. سلطان حسین از محمود امان خواست و در ۱۱۳۵ق تاج و تخت

شاهان صفوی را به او واگذار کرد. محمود نیز پس از ازدواج با یکی از دختران او، به نام خود سکه زد و خطبه خواند

اشرف افغان جانشین محمود، در سال ۱۳۹۱ ق به علت حمایت سلطان عثمانی از سلطان حسین، دستور قتل حسین را داد. او را در اصفهان کشتند، سرش را برای اشرف فرستادند و پیکرش را در قم به خاک سپردند.

## امیرکبیریکی از مردان بزرگ ایران زمین....

میرزا تقی خان فراهانی، ملقب به امیرکبیر، در سال ۱۱۸۵ هجری شمسی (۱۸۰۷ میلادی) در فراهان، منطقه‌ای از استان مرکزی کنونی ایران، به دنیا آمد. خانواده او زندگی ساده‌ای داشتند و از طبقه متوسط جامعه بودند. پدر امیرکبیر، کربلایی قربان، مردی ساده و زحمتکش بود که در آشپزخانه دربار قاجار کار می‌کرد. ارتباط پدرش با دربار، شرایطی را برای امیرکبیر فراهم کرد تا از نزدیک با زندگی درباری آشنا شود. در این محیط، از همان سنین کودکی به یادگیری مشغول شد و به دلیل استعداد و هوش سرشاری که از خود نشان داد، توجه قائم مقام فراهانی، صدراعظم ایران، را به خود جلب کرد.

امیرکبیر با کمک قائم مقام فراهانی، که از او حمایت ویژه‌ای داشت، با امور سیاسی و حکومتی آشنا شد و آموزش‌های اولیه خود را در زمینه‌های مختلف مانند ادبیات فارسی، خطاطی، سیاست و امور حکومتی

آغاز کرد. قائم مقام، که او را بسیار باهوش و پرتلاش می‌دید، مسئولیت‌هایی را به او محول کرد که به رشد و پیشرفت او کمک بسیاری کرد. این ارتباط نزدیک با قائم مقام و حمایت‌های معنوی و علمی او، در کنار ویژگی‌های شخصی امیرکبیر، نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت او داشت.

امیرکبیر پس از طی مراحل مختلف درباری، در نهایت به مقام صدراعظمی ایران دست یافت و در دوران ناصرالدین‌شاه قاجار اصلاحات زیادی را آغاز کرد. او با درک مشکلات عمده ایران در آن دوره، دست به اصلاحات گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف زد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر است:

### تأسیس دارالفنون

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای امیرکبیر تأسیس دارالفنون، اولین مدرسه مدرن ایران، بود. دارالفنون با هدف ارتقای سطح علمی و فنی جامعه و تربیت نیروی متخصص برای دولت و ارتش ایران تأسیس شد.

امیرکبیر اساتیدی را از کشورهای اروپایی دعوت کرد و در این مدرسه رشته‌های مختلفی مانند علوم نظامی، پزشکی، مهندسی و زبان‌های خارجی آموزش داده می‌شد. دارالفنون نماد اعتقاد امیرکبیر به اهمیت علم و دانش و نگاه آینده‌نگرانه او بود. این اقدام نشان‌دهنده تلاش‌های او برای بهبود نظام آموزشی و پرورش نسل جدیدی از نخبگان علمی و فنی در کشور بود.

### اصلاحات اقتصادی و مالی

ایران در دوران قاجار با مشکلات اقتصادی زیادی روبرو بود و امیرکبیر با درک این مسئله به اصلاحات مالی پرداخت. او برای کاهش هزینه‌های غیرضروری در دربار و دولت اقداماتی انجام داد و بر مالیات‌ها و بودجه دولت نظارت دقیقی داشت. همچنین او تلاش کرد تا منابع مالی دولت را به سمت تولیدات داخلی و صنایع نوپا هدایت کند و بر صادرات و واردات نظارت جدی داشت تا از خروج سرمایه از کشور جلوگیری شود.

این اصلاحات مالی به اقتصاد ایران کمک کرد و موجب شد تا فاصله طبقاتی بین مردم کمتر شود و درآمد دولت نیز بهبود یابد.

### مبارزه با فساد

فساد گسترده در دربار و دستگاه حکومتی قاجار یکی از بزرگ‌ترین مشکلات آن دوران بود. امیرکبیر که به عدالت‌خواهی شهرت داشت، برای کاهش فساد دست به اقداماتی جدی زد. او مقام‌های فاسد را برکنار و کارگزارانی وفادار و متخصص را به جای آن‌ها منصوب کرد. این رویکرد او باعث شد که مردم اعتماد بیشتری به دولت پیدا کنند و نظام حکومتی با شفافیت بیشتری عمل کند. همچنین، قوانین سختگیرانه‌ای برای جلوگیری از سوءاستفاده مقام‌های دولتی وضع کرد که نشان‌دهنده تعهد او به عدالت و شفافیت در حکومت بود.

### بهبود نظام بهداشت و درمان

امیرکبیر برای ارتقای سلامت عمومی، اقدامات مهمی در زمینه بهداشت و درمان انجام داد. او دستور داد که بازرسانی برای نظارت بر بهداشت عمومی و جلوگیری از شیوع بیماری‌ها منصوب شوند. این کار به خصوص در مبارزه با بیماری‌های واگیرداری که در آن زمان رایج بود، تأثیر زیادی داشت. اقدامات او در این زمینه باعث شد که بهداشت عمومی بهبود یابد و مردم احساس امنیت بیشتری در مورد سلامت خود داشته باشند.

### توسعه صنعت و تولید داخلی

امیرکبیر به تولیدات داخلی توجه خاصی داشت و تلاش می‌کرد وابستگی ایران به واردات را کاهش دهد. او کارخانه‌هایی را برای تولید کالاهای مختلف در ایران راه‌اندازی کرد و سعی کرد محصولات ایرانی را با کیفیت بهتر و رقابتی‌تر کند. او معتقد بود که برای توسعه کشور باید از توانمندی‌های داخلی استفاده شود و به همین دلیل بر تقویت تولیدات

ملی تاکید زیادی داشت. این اقدامات او به خودکفایی اقتصادی ایران کمک کرد و نقش مهمی در بهبود وضعیت تولیدات داخلی داشت.

با اینهمه خدمات امیرکبیر اما بجای تشکر از او، ناصرالدین شاه حکم قتل او را صادر کرد و این مرد بزرگ را در بیستم دی ماه 1230 در حمام فین کاشان به شهادت رساندند.

## شاه ایران بوسیله دولتهای خارجی تعیین شد!

جنگ هشتاد ساعته

رسانه‌های امریکایی ماجرای حمله به ایران را «جنگ هشتاد ساعته» نامیده‌اند، زیرا «جنگ» از ساعت ۲ بامداد ۲۵ آگوست تا ۱۰ بامداد ۲۸ آگوست ۱۹۴۱ طول کشید. در ۲۸ آگوست ۱۹۴۱، ایران به نیروهایش دستور «ترک مقاومت» داد و این دستور از ساعت ۱۰ صبح همان روز به اجرا درآمد. به نظر می‌رسد که با وجود اتمام حجت مشترک روسیه و انگلیس به ایران باز هم ارتش ایران با حمله نیروهای روس و انگلیس کاملاً غافلگیر شده بود. همچنین گفتنی است که مسیرهای تهاجم سال ۱۹۴۱، همان مسیرهای تهاجم در جنگ جهانی اول بود. در نوامبر ۱۹۱۴، نیروهای بریتانیایی قبل از ورود به عراق، آبادان و پالایشگاه نفت را اشغال کردند. در بهار سال ۱۹۱۵، پس از شکست عثمانی در شیبه در حومه بصره، بریتانیا بخشی از نیروهای خود را برای تصرف محمره (خرمشهر) گسیل کرد و پس از تصرف آن شهر در آوریل ۱۹۱۵، به سرعت اهواز و میدان‌های نفتی را اشغال کرد. این سناریو در آگوست ۱۹۴۱ تکرار شد. هرچند این بار بریتانیا برای تکمیل اشغال آبادان، خرمشهر و بندر شاهپور، فقط ۳۶ ساعت وقت صرف کرد و در

۲۸ آگوست سال ۱۹۴۱، نیروهای بریتانیا اهواز را گرفته و میدان‌های نفت را به طور کامل اشغال کرده بودند. مسیر تهاجم در غرب ایران در سال ۱۹۴۱، همان مسیری بود که در ۱۹۱۸، انگلیسی‌ها پیموده بودند: خانقین، قصرشیرین، کرمانشاه و همدان. در واقع در پارلمان بریتانیا حس نوستالژی و تحسین بسیاری پدید آمده بود که نیروهای ژنرال ویول در سال ۱۹۴۱ همان مسیری را پیموده‌اند که ژنرال دنسترویل در ۱۹۱۸ پیموده بوده است.

در جنگ جهانی اول، روس‌ها از سه محور به ایران حمله کردند: تبریز، انزلی - رشت و مشهد. در سال ۱۹۴۱ نیز مسیر حمله آن‌ها همین سه محور بود. به نظر می‌رسد که ایرانیان یا انتظار حمله را نداشتند یا واقعیت را انکار می‌کردند یا مقاومت در برابر نیروی کوبنده و توانفرسای متفقین را اساساً بی‌فایده می‌دانستند و تن به قضا داده بودند. از همان آغاز، دولت ایران از دو قدرت تقاضا کرد حمله را متوقف کنند. در ۲۷ آگوست ۱۹۴۱، کابینه جدیدی در ایران روی کار آمد. روز بعد دولت جدید اعلام کرد: از آنجا که ایران «کشوری صلح‌دوست» است، یکجانبه اعلام «ترک مقاومت» می‌کند! با این حال متفقین به پیشروی در خاک ایران ادامه دادند و دو ارتش در ۳۱ آگوست ۱۹۴۱ در قزوین به هم رسیدند. ناظرانی که از نزدیک ناظر اوضاع ایران بودند، از جمله

موس و دریفوس، حداکثر انتظار و برآوردشان از ارتش ایران «مقاومتی نمادین» بود. بر فرض که ارتش ایران از نظر وضعیت، امکانات، انگیزه و تمایل و توانایی در دفاع از کشور (و رژیم رضاشاه)، در بهترین حالت بود، باز هم تأثیری در آن شرایط نداشت. روس‌ها و انگلیسی‌ها با چنان نیرویی به ایران حمله کرده بودند که به قول گزارشگر نیویورک تایمز - که خود شاهد و راوی دست اول ماجرا بوده است - با حملات آلمان در اروپا موسوم به «حمله برق آسا» (blitzkriegs) قابل مقایسه بود. ارتش کوچک و بی‌تجهیزات ایران، نمی‌توانست مانع حمله متفکین شود یا حتی از سرعت پیشروی آنان بکاهد، اما در نتیجه عدم مقاومت در برابر تهاجم، اعتبار و مشروعیت رژیم رضاشاه بیش از پیش از دست رفت و همین تاج و تخت لرزان او را محکوم به فنا کرد.

### ایران در روزهای پس از اشغال

حوادث تهران در طول دو هفته سرنوشت‌ساز پس از حمله در بسیاری از منابع شرح داده شده است. ایرانیان اخبار اولیه حمله را با آرامش نسبی دریافت کردند و مطمئن بودند که این مسائل می‌تواند دوستانه بین شاه و دوستان صمیمی انگلیسی‌اش حل و فصل شود. در موقع حمله، مغازه‌ها، ادارات و دفاتر باز و اوضاع عادی و آرام بود. ترس و وحشت در ۲۷ آگوست ۱۹۴۱ بروز کرد، یعنی زمانی که مشخص شد شاه درنهایت،

ممکن است نتواند موضوع را حل و فصل کند و پیشروی نیروهای انگلیس و روسیه همچنان ادامه دارد. علاوه بر این معلوم شد که شاه خانواده‌اش را به اصفهان فرستاده است. در ۲۸ آگوست ۱۹۴۱، کابینه جدید به ریاست محمدعلی فروغی یکجانبه اعلام «ترک مقاومت» کرد و خواهان مشخص شدن شرایط متفقین شد، اما پیشروی نیروهای متفقین و بمباران شهرهای بی‌دفاع ادامه یافت. در ۲۹ آگوست ۱۹۴۱، شایع شد که ارتش روسیه به تهران نزدیک می‌شود. در نتیجه تهران را هرج و مرج گرفت و اوضاع پایتخت در هم ریخت. شاه نیز به فکر فرار یا پناهندگی به سفارت انگلیس افتاد.

بر اساس اسناد موجود در بایگانی‌ها، رضاشاه، ابراهیم قوام پدرشوهر دخترش اشرف را نزد وزیرمختار بریتانیا فرستاد تا پرس‌وجو کند که آیا شاه می‌تواند به سفارت بریتانیا پناهنده شود یا خیر؟ بولارد به شاه اطمینان داد و از او خواست در تهران بماند و جایی نرود. گفتنی است که این حوادث نیز مشابه رویدادهای نوامبر سال ۱۹۱۵ بود. در آن زمان نیز نزدیک شدن ارتش روسیه به تهران باعث وحشت عمومی شده بود. براساس گزارش جان ال. کالدول وزیرمختار امریکا، احمدشاه نیز در اندیشه فرار یا پناهندگی به سفارت امریکا بود، اما وزیر مختار امریکا این فکر را از سر او به در کرده بود؛ و سرانجام تغییر شاه

یکی از مهم‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین بخش‌های تاریخ معاصر ایران، کناره‌گیری رضاشاه و جانشینی پسرش محمدرضاست. ۷۰ سال است که همگان بر این باورند که رضاشاه، چون طرفدار آلمان نازی بود، برکنار و تبعید شد. به یمن اسناد وزارت امور خارجه امریکا و گزارش بسیار عالی و گویای ری براک خبرنگار نیویورک تایمز معلوم شده است که افسانه طرفداری رضاشاه از آلمان نازی، هیچ پایه و اساس واقعی ندارد. **انگلیسی‌ها رضاشاه را به این دلیل که دیگر نمی‌توانستند او را بر تخت سلطنت حفظ کنند، برداشتند. برکناری او، برای حفظ رژیم پهلوی لازم بود.** در اول سپتامبر ۱۹۴۱، ری براک خبرنگار نیویورک تایمز در آنکارا وارد تهران شد. وی در طول سه هفته بحرانی بعدی، گزارش‌های بسیار مهم و گویایی درباره اوضاع کشور، فساد، ظلم و استبداد تقریباً قرون وسطایی، عدم محبوبیت رضاشاه و جریان سقوط او تهیه و ارسال کرد. گزارش براک به وسیله خبرنگارانی، چون آر. ای. نودرر، خبرنگار شیکاگو دیلی تریبون، تکمیل و غنی‌تر شده است. با استناد به گزارش‌های دریفوس و براک، روشن می‌شود که بریتانیا مایل بود رضاشاه را بر تخت سلطنت نگه دارد. در حدود ۷ سپتامبر ۱۹۴۱ بود که بریتانیایی‌ها به این رسیدند که نگه داشتن رضاشاه دیگر ممکن نیست. از این به بعد روند حوادث شتاب گرفت. رادیوهای لندن (بی‌بی‌سی) و

دهلی به حملات تبلیغاتی خود ادامه دادند و زمینه را برای خروج رضاشاه آماده کردند. رضاشاه تا آخرین دقایق امیدوار بود که تاج و تخت خود را حفظ کند. در شب ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۴۱، او کسی را (به احتمال زیاد ابراهیم قوام) به سفارت انگلیس فرستاد تا بلکه انگلیسی‌ها را راضی به ماندن خود کند. اما بولارد به فرستاده شاه گفت: استعفا تنها گزینه اوست و هیچ راه دیگری هم وجود ندارد. روز بعد رضاشاه استعفا و به اصفهان فرار کرد. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱، ارتش متفقین برای تضمین جانشینی پسر رضاشاه و نشان دادن او بر تخت، وارد تهران شد. مردم ایران از خروج رضاشاه، بسیار خوشحال شدند. موج شادی و سرور، برای مدتی کوتاه بر یأس و سرخوردگی مردم ایران از این واقعیت که هنوز یکی دیگر از اعضای خاندان پهلوی بر تخت سلطنت نشسته است، سرپوش گذاشت. دستگیری و محاکمه شاه سابق خواستی همگانی بود. با افزایش و تشدید این خواست، معلوم شد که شاه جدید برای حفظ تاج و تخت خود، با دستگیری پدرش موافق است، اما انگلیسی‌ها به سرعت شاه سابق و دیگر فرزندان او را به جزیره موریس بردند و از خشم مردم نجات دادند. همانطور که اشاره شد، شاه سابق و فرزندانش در مارس ۱۹۴۲ در راه کانادا بودند که در آفریقای جنوبی وی بیمار شد و دیگر نتوانست به سفر خود ادامه دهد. او چند سال بعد، در محلی دور افتاده

که حتی پیش‌تر نام آن را نیز نشنیده بود، درگذشت و جنازه‌اش در مصر  
به امانت گذاشته شد.

## یوسف خان کمره ای کیست؟

مرحوم سید احمد موسوی (که اصالتاً ایرانی بوده) که در نجف اشرف ساکن بوده‌اند بنا به دعوت و درخواست مرد نیکوکار و بزرگواری به نام **(یوسف خان کمره‌ای)** از اهالی واز بزرگان خمین بوده که برای زیارت به عتبات مقدسه مشرف شده بود به منظور ارشاد و پیشوای اهالی ((خمین)) به آن سامان می‌رود و این سید احمد موسوی با دختر مرحوم (یوسف خان) ازدواج می‌کنند. که نتیجه این ازدواج یک دختر و پسر به نامهای ((صاحبه)) و ((مصطفی)) می‌باشد.

مرحوم سید مصطفی نیز تحصیلات خود را در نجف اشرف و (سامراء) در عهد میرزای شیرازی دنبال کرده در زمره علماء و مجتهدین عصر خود قرار می‌گیرند و پس از بازگشت از نجف اشرف زعامت و پیشوائی خمین و حومه را عهده دار می‌شود. ایشان در تاریخ ذی الحجه 1320 قمری در بین راه خمین مورد سوء قصد

بعضی اشرار قرار می گیرند و بر اثر اصابت چند گلوله به کتف و کمر ایشان، در سن 47 سالگی به شهادت می رسند. جنازه آن مرحوم به نجف اشرف منتقل گردیده در آنجا دفن می شود. (امام خمینی در یکی از نوشته های خود امضاء کرده بود: ابن الشهید روح الله الموسوی. ص 142 ج 4 پایه پای آفتاب)

آیت الله شهید دارای سه پسر و سه دختر بوده اند که پسرهای ایشان عبارتند از:

1- سید مرتضی (معروف به پسندیده)

2- سید نورالدین که از محترمین مقیم تهران بودند و در تاریخ شعبان 1396 به رحمت ایزدی پیوستند.

3- سید روح الله (امام خمینی) که آخرین فرزند آن مرحوم می باشند.

مادر امام خمینی بانو ((هاجر)) زنی از خاندان علم و تقوا و معاریف است. پدر آن مرحومه حضرت آیت الله مرحوم میرزا احمد از علماء و مدرسین والامقام است و بعضی از اساتید فن و معارف

مناطق کربلا و نجف در محضر ایشان تلمذ کرده‌اند. (نهضت امام خمینی ج 1 ص 24)

با شهادت مرحوم سید مصطفی، خواهر والا قدر ایشان، سرکار علیّه، مرحومه بانو ((صاحبه)) که در صفات و خصایص حمیده این بانو داستانها نقل می‌کنند، به خانه برادر شهید خود رفته و سرپرستی کودکان خردسال آن مرحوم را عهده دار می‌گردد. امام خمینی از پنج ماهگی تحت سرپرستی عمه عزیزش (بانو صاحبه) و مادر بزرگوارش (بانو هاجر) قرار گرفت و در دامن پاک آن دو بانوی پرهیزگار پرورش یافت. ضماندایه‌ای نیز بنام (نه نه خاور) برای ایشان بود که در نگهداری و پرستاری ایشان کمال کوشش را مبذول می‌داشت. (نهضت امام خمینی ج 1 ص 24)

امام خمینی در ماههای اول زندگی، پدر مهربان خویش را از دست داد و برای همیشه از دیدن جمال پدر محروم و بی نصیب گردید و بیش از 15 سال نداشت که مصیبتی دیگر برایشان پیش آمد و عمه عزیزش بانو ((صاحبه)) نوازشگر قهرمان پرور که در تربیت و پرورش ایشان سهم بسزایی داشت و برای ایشان مونس فداکار، سرپرستی دلسوز، پناهگاهی محکم و در حقیقت پدری مهربان به شمار می‌رفت

، بطور ناگهانی درگذشت (1336 قمری) و دیری نپایید که اجل  
گریبان مادر مهربانش را گرفت و آن بانوی مرد آفرین نیز در بستر  
مرگ افتاد (1336 قمری) (نهضت امام خمینی ج 1 ص 25)

عالم برجسته الازهر مصر: خدا ایرانیان را نگهبان اسلام نمود

پیامبر خدا (ص) در تفسیر آیه ۳۸ سوره محمد (ص) فرمودند

وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ

و اگر [از فرمان های خدا] روی بگردانید به جای شما گروه دیگری را می آورد که مانند شما [روی گردان، سست عقیده و بخیل] نخواهند بود

آن ملتی که در صورت رویگردانی اعراب از دین، خداوند آنها را «

».نگهبان دین می کند، قوم سلمان (ایرانیان) هستند

عملیات «#وعده\_صادق» نشان داد که ایرانیان حق نگهبانی دین را ادا [؟]

کردند و مانند سایر مدعیان خدمت به اسلام نیستند

## چرا ایرانیان شیعه شدند؟

در بین 58 کشور اسلامی تنها کشوری که مردم آن همگی شیعه اهل بیت علیهم السلام هستند مردم ایران می باشند

در حالی که مرقد مطهر شش امام معصوم در عراق و چهار امام معصوم در مدینه است و فقط مرقد مطهر امام رضا علیه السلام در ایران است. ولی عشق و علاقه مردم ایران به اهل بیت علیهم السلام بی نظیر است.

با توجه به فرمایش امام زمان علیه السلام خطاب به ایه الله نائینی، که فرمود **ایران شیعه خانه ماست**. و به فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمود قم حرم ما اهل بیت است. و سایر فرمایشات این چنینی، ما از این فرمایشات متوجه می شویم خداوند به مردم ایران عنایت خاصی دارد و مردم ما ماموریت دارند معارف قران و اهل بیت علیهم السلام را در در دنیا منتشر کنند و اشاعه بدهند تا زمانی که امام زمان علیه السلام ظهور فرمایند.

اما عواملی را هم برای شیعه شدن مردم ایران ذکر کرده اند که به انها اشاره می نماییم:

سابقه دین اسلام در سرزمین ایران به عصر حیات «پیامبر اکرم(ص)» و نامه آن حضرت به «خسرو پرویز» شاه ایران برمی گردد؛ و ورود رسمی این دین به این سرزمین، به سال 16 هجری و در زمان حکومت «عمر بن خطاب» خلیفه دوم. می باشد

#### 1-نقش سلمان ایرانی و عدالت خواهی ایرانیان

مرحله اسلام گرائی ایرانیان در نیمه نخست قرن اوّل - چرا که آنها از حکومت ستمشاهی شاهان ساسانی به ستوه آمده بودند، و تشنه آئین آزادی بخش و عدالت خواه بودند.

نقش سلمان در این مرحله، نقش اساسی بود که مدائن (پایتخت سابق شاهان ساسانی ایران) را مرکز نشر و تبلیغ اسلام، و پایگاه تشیع قرار داده بود، سلمان برای معرفی اسلام،

امام علی (علیه السلام) را برگزید تا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را گم نکند، و ایرانیان سلمان را برای شناخت اسلام برگزیدند تا علی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را گم نکنند.

جناب سلمان صحابه با وفای پیامبر و اهل بیت، فردی ایرانی و شیعی بود. در یمن نیز ایرانیانی وجود داشتند که متمایل به سمت اهل بیت بودند.

یمن توسط حضرت علی (ع) و در زمان حیات رسول اکرم (ص) به اسلام ایمان آورد و اهل یمن از همان زمان با حضرت علی (ع) آشنا شدند؛ در حالی که ساحل خلیج فارس تا یمن تحت نفوذ ایران بود.

نقش اساسی امام علی(ع) در اینکه عرب و عجم تفاوتی ندارند  
امامت پر بار امام علی (علیه السلام) در کوفه که مرکز رفت و آمد ایرانیان  
بود، و عدالت و محبت‌های پرجذبه آن حضرت، و مبارزات او با  
تبعیضات نژادی، عامل مهم دیگری بود که ایرانیان را به سوی تشیع  
علوی که همان اسلام ناب بود، جذب نماید.

در دوره خلیفه دوم، وی تبعیض‌هایی بین عرب و عجم قائل شد که  
موجب آزردهی خاطر ایرانیان گردید. پس از کشته شدن خلیفه دوم به  
دست یک ایرانی، فرزند وی چند تن از ایرانیان موجود در مدینه را به  
قتل رساند.

اما وقتی حضرت علی(ع) به حکومت رسید اعلام کرد که بین عرب و عجم تفاوتی نیست و عرب هیچ گونه فضلی بر عجم ندارد و این باعث شد تا ایرانیان به حضرت علی(ع) گرایش پیدا کنند.

همچنانکه «امام زین العابدین(ع)» با خریدن و آزاد کردن تعداد زیادی از بردگان و بندگان غیر عرب، جمعیت زیادی از موالیان در مدینه ایجاد کرد که محب اهل بیت(ع) بودند.

### 3- نهضت فراگیر امام حسین(ع) و بیداری حق طلبان ایرانی

پس از شهادت حسین بن علی(ع) ایرانیان متوجه شدند از اسلام دو قرائت وجود دارد: اسلام یزیدی و اسلام حسینی. بنی امیه با آن سابقه ظلم‌ها و اعمال تبعیض‌ها نمی‌توانست در قلوب ایرانیان جایی داشته باشد.

و به صورت طبیعی ایرانیان به سوی امام حسین(ع) و اهل بیت(ع) گرایش پیدا کردند و بعدها در سقوط بنی امیه بیشترین کمک‌ها را نمودند. زیرا بنی عباس با شعار حمایت از آل محمد (ص) قیام کردند. اما بعد معلوم شد که این جریان نیز با جریان اهل بیت فاصله دارد.

نهضت امام حسین (علیه‌السلام) و پیامدهای آن، مرحله دیگری بود که ایرانیان، حکومت‌های فاسد بنی‌امیه، و عاملین تاسیس این حکومت‌های جور را بشناسند و از آن‌ها متنفر شده و به سوی علویان و اهل‌بیت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) متوجه شوند.

حادثه خونبار کربلا، جرقه نوری بود که دل‌های آماده را به سوی حق، و آئین خاندان رسالت، که همان تشیع بود، سوق می‌داد.

4- جنبش فرهنگی امام صادق(ع) و پاشیدن بذر تشیع در دل‌های ایرانیان

جنبش عظیم فرهنگی امام صادق (علیه‌السلام) و تشکیل حوزه علمیّه چهارهزار نفری که هر کدام از آن‌ها مبلغی ورزیده برای تشیع بودند،

مرحله دیگری برای پاشیدن بذر تشیع در دلهای ایرانیان و... بود، با توجه به این که کوفه نزدیک مدائن بود و بصره در مرز ایران قرار داشت .

و بسیاری از شاگردان امام صادق (علیه السلام) از اهالی کوفه و اطراف آن بودند، و در مسجد اعظم کوفه به انتقال فکر و فرهنگ و فقه تشیع اشتغال داشتند.

در طول تاریخ، برخی از شاگردان امام جعفر صادق و سایر ائمه - علیهم السلام - در ایران حضور یافتند و به طور گسترده مکتب اهل بیت (ع) را تبلیغ کرده و ایرانیان را به مذهب آنان دعوت می کردند.

5- حرکت پربار حضرت رضا (علیه السلام) از مدینه به خراسان ایران

حضور حضرت امام رضا(ع) در خراسان عامل دیگری است. یکی از دلایلی که «مأمون» می‌خواست امام رضا(ع) را ولیعهد کند، مقابله با عرب‌هایی بود که از برادرش امین حمایت می‌کردند.

تحلیل وی این بود که با ولایت عهدی امام رضا(ع) هم ایرانیان شیعی را به سوی خود جذب خواهد کرد و هم شیعیان عرب؛ و این باعث تقویت قدرت وی و ضعف امین خواهد شد.

حرکت پربار حضرت رضا (علیه‌السلام) از مدینه به خراسان و نهضت فرهنگی او، با توجّه به تشیّع مامون (هفتمین خلیفه عبّاسی) و آزادی امام رضا (علیه‌السلام) برای بحث و مناظره با علمای بزرگ اهل تسنّن، مرحله دیگری برای جذب ایرانیان به تشیّع بود،

با توجّه به این‌که: در نیشابور وقتی که امام رضا (علیه‌السلام) اساس اسلام را در حدیث «سِلْسِلَه الدَّهَب» (که شامل توحید و امامت امامان اهل بیت

(علیه‌السلام)) بود بیان کرد، بیست‌هزار نفر و به روایتی ۲۴ هزار نفر

[سخن امام رضا (علیه‌السلام) را نوشتند. ] ۱

و با توجه به این که در آن عصر، افراد باسواد که بتوانند بنویسند، کمتر از افراد بی‌سواد بودند وقتی که تنها نویسندگان آن‌ها به ۲۴ هزار نفر برسند، قطعاً تعداد مردم عادی آن‌ها، چندین برابر خواهند بود

## 6-مهاجرت شیعیان به ایران بخصوص قم

قم پایگاهی نیرومند برای مهاجران شیعه از عراق به مرکز ایران شده بود، و همین نقش مؤثری در تحکیم و گسترش تشیع در ایران داشت.

## عوامل تشیع اهل قم

یکی از مهم‌ترین طرق و اسباب تشیع این شهر، ورود مسلمانان شیعی مذهب به قم و استقرار آنان در این منطقه ذکر شده است. مسلمانان که پس از فتح قم تا نیمه‌های قرن دوم وارد قم شدند، چند طایفه‌اند که برخی از آنها را اسم می‌بریم.

## امرای شیعه

قبیله اشعری به سپه سالاری ابوموسی اشعری در فتوحات ایران حضور داشتند و بخشی از بلاد ایران از جمله نواحی اصفهان، قم، کاشان، ساوه و بسیاری از مناطق جبل به دست آنان فتح شد.

مالک بن عامر و پسرش سائب که از فرماندهان معروف این سپاه و فاتحان ساوه و مناطق شمالی آن سرزمین بودند، آنان پس از فتح این منطقه تا زمانی که اسلام در عراق استقرار یابد، در آنجا باقی ماندند، گفته‌اند اول کسی که پس از فتح قم وارد این شهر شد، سائب بن مالک [رئیس شیعیان کوفه است].<sup>2</sup>

گرچه تا زمان ورود اعراب اشعری به این منطقه در اواخر قرن اول، نشانی از رواج تشیع و یا اثر در خور اعتنایی از زندگی شیعه در این شهر ثبت نشده، ولی حضور کسانی چون سائب هر چند در حد آشنا کردن

مردم با تفکرات شیعه و ایجاد زمینه و همچنین انتقال اطلاعات برای  
فرزندان خود بی‌تأثیر نبوده

### برخی شیعیان عرب در قم

قم از نیمه‌های قرن اول هجری به بعد، شاهد ورود طوایفی از مسلمانان  
عرب بود که عمدتاً به دلایل سیاسی از سرزمین عراق و برخی دیگر از  
نقاط به سوی ایران هجرت کردند؛ مانند جماعتی از بنی اسد که بعد از  
قیام مختار در سال‌های 66 و 67 ق وارد قم شدند و در محل جمکران  
استقرار یافتند.

سپس در طایفه‌هایی از بنی غنزه، بنی مذحج، و بنی قیس به قم آمدند و  
طایفه اول در روستای چابلق و برقع و طایفه‌های دوم و سوم در کنار  
[رودخانه که بعدها به قسیه معروف شد، سکنا گزیدند.]<sup>3</sup>

از ورود مطرف بن مغیره بن شعبه در سال 77ق به این منطقه و استقرار او در قم نیز گزارش شده است. نقل شده است: بیشتر کسانی که در این دوره مخالف امویان و تحت تعقیب آنان بودند، به قم، کاشان و دیگر [بلاد این مناطق روی آوردند].<sup>4</sup>

7- مهاجرت امامزادگان واجب التعظیم به سوی ایران

در عرف تشیع مراد از امامزاده، فرزندان ائمه اطهار (ع) است و اصطلاحاً از باب ذکر حال و اراده (محل، به مدفن و مزار متبر که آنان و بزرگان سادات که در سراسر شهرها و روستاهای ایران پراکنده است، اطلاق می‌گردد.

مهاجرت سادات حسنی و حسینی از وطن خویش به نقاط امن سرزمین‌های شرقی اسلامی از همان صدر اسلام در حکومت جابرانه امویان و خاصه در عهد حجاج بن یوسف خونخوار و تسلط او بر عراقین از سوی امویان (75-95ق.) که بیدادگری‌ها و سفاکی‌ها نسبت به فرزندان علی (ع) روا می‌داشت، آغاز شده است.

از نظر کلی این مهاجران بزرگوار را به چهار گروه می توان تقسیم کرد

گروه نخستین، آن دسته هستند که برای فرار از بیدادگری‌ها و ستم‌های امویان و بخصوص حجاج راه مشرق را پیش گرفتند؛

گروه دوم، آنها هستند که به هنگام ولایت‌عهدی امام رضا(ع) بدین سرزمین رسیدند؛

گروه سوم آنها هستند که در خروج برخی از فرزندان علی (ع) بر خلفای عباسی و اموی شرکت داشتند و پس از شکست آنها بدین حدود گریختند؛

گروه چهارم، که نسبت به سه گروه دیگر فزونی داشتند، آن دسته هستند که در زمان حکومت علویان در مازندران روی به دربار ایشان نهادند[5]

پس سرازیر شدن امامزادگان و بستگان خاندان رسالت، و شاگردان آنها به عشق دیدار امام رضا (علیه‌السلام) از حجاز به ایران، و پخش

آنها در نقاط مختلف ایران، و تماس آنها با مردم، مرحله دیگری در تحکیم و گسترش تشیع در ایران بود.

پس بسیاری از امام زادگان از ظلم «منصور دوانیقی» و دیگر خلفای ستمگر به ایران آمدند و پراکندگی آنان در سراسر ایران عامل دیگری در گسترش تشیع در ایران بود.

همانطور که حضور «حضرت معصومه(س)» در قم، «حضرت شاه چراغ(ع)» در شیراز و «حضرت عبدالعظیم(ع)» در ری، از دلایل مهم روی آوری مردم ایران به سمت تشیع است.

## 8-وجود عالمان بزرگ ایرانی و لبناتی شیعه

وجود علمای بزرگ شیعه ایرانی، مانند: شیخ گلینی، شیخ طوسی، شیخ صدوق، شیخ مفید و... که هر کدام استوانه‌ای نیرومند و متنوّذ برای اسلام

و تشیع بودند، نیز مرحله‌ای پربار برای گرایش ایرانیان به تشیع و گسترش مذهب جعفری بود.

تشکیل حوزه علمیّه بیش از هزار رساله نجف اشرف، و آثار درخشان آن قرن به قرن، و تشکیل حوزه‌های دیگر توسط علمای بزرگ و مراجع سترگ شیعه در قرون متمادی، هر کدام نقش مهمی در تحکیم و گسترش تشیع داشت.

چرا بعضی علمای شیعه را از لبنان آوردند؟

مذهب تشیع در مناطق مختلف جهان اسلام وجود داشت و حوزه‌های متعددی داشت. در آن زمان حوزه جبل عامل، یک حوزه علمیّه قوی شیعی بود که امثال شهید اول و شهید ثانی، محقق کرکی، شیخ حر عاملی و شیخ بهایی از این حوزه بودند.

خود این، دلیل خوبی است بر این که مذهب تشیع، مذهب مختص ایرانیان نیست. این دلیل تاریخی است بر حقانیت، صداقت و آگاهانه بودن انتخاب تشیع به وسیله ایرانیان. یعنی این طور نیست که علمایی که اینها را با این مذهب آشنا کردند از ملیت خودشان باشد.

روی همان اصلی که عرض کردم که ایرانی ها می خواستند معارف مترقی که در مکتب اهل بیت(ع) بود را به دست بیاورند و ابایی نداشتند از این که مثلاً شیخ حر عاملی را از جبل عامل دعوت کنند و بیاورند در ایران و به او جایگاه علمی بدهند تا او معارف مکتب اهل بیت(ع) را برای آنها بیان کند.

## 9-تحکیم مبانی تشیع توسط حاکمان آل بویه در ایران

فرمانروایی آل بویه (دیالمه) که شیعه بودند، در قرن ۴ و ۵ نیز نقش مهم سیاسی و عقیدتی در تحکیم مبانی تشیع داشت، و امکانات آنها در این راستا، بسیار مفید و اثربخش بود.

آل بویه یا بوئیان سلسله‌ای شیعه است که در سال‌های ۳۲۲ تا ۴۴۸ ق بر بخش‌هایی از ایران و عراق حکومت می‌کرد. حکومتی ایرانی از دودمان‌های دیلمی شیعه پس از اسلام است که طی حدود ۱۲۰ سال در بخش مرکزی و غربی و جنوبی ایران و بخش‌هایی از عراق و کویت فرمانروایی می‌کردند و از دیلمان در لاهیجان گیلان برخاسته بودند.

برخی دیگر از نویسندگان [6] با استناد به منابع تاریخی و نیز ارائه شواهدی آل بویه را شیعه اثناعشری می‌دانند. احیای شعائر شیعه، داشتن وزیران شیعی، نام‌های شیعی حاکمان و روابط آنان با علمای [شیعه از این شواهد است. 7]

همچنین ابن کثیر دمشقی تاریخ‌نگار اهل سنت در قرن هشتم قمری آنها را شیعه و رافضی دانسته است. [8] عبدالجلیل قزوینی عالم شیعه قرن [ششم قمری در کتاب نقض نیز آنان را امامتی خوانده است. 9]

برخی از نویسندگان با توجه به سابقه مذهب زیدیه در طبرستان فرضیه زیدی بودن آل بویه را نیز مطرح کرده‌اند.[10] اینان معتقدند آل بویه [ابتدا زیدی مذهب بودند و بعدها امامی مذهب شدند].[11]

خلاصه اینکه در عصر سلاطین شیعه ی آل بویه موجبات تبلیغ مکتب اهل بیت(ع) بیش از پیش فراهم شد و کتب مهم شیعی مثل تهذیب، استبصار، کافی و من لایحضره الفقیه در این زمان تألیف شد.

**بزرگانی چون شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و سید رضی توانستند در این عصر اسلام شیعی را به مردم معرفی نمایند.**

10- تشیع سلطان خدا بنده (شیعه شدن و رسمیت بخشی به مذهب تشیع در دوران ایلخانیان

تشیع سلطان خدابنده توسط علامه حلّی در اوائل قرن هشتم، و رسمیت یافتن مذهب جعفری در ایران، در همین عصر، گام وسیع و عمیقی در تثبیت و استواری و گسترش تشیع در ایران بود.

و حوزه علمیّه علامه حلّی (رحمه الله علیه) در این عصر، و تالیفات بسیار و تبلیغات وسیع او را که اثر به سزائی در تحکیم و گسترش فکر شیعی داشت، هرگز نمی توان نادیده انگاشت.

امیر طرمطاز (ترمتاس) و تاج الدین آوجی (آوی)، دانشمند شیعی، اولجایتو را به مذهب شیعه ترغیب کردند و او سرانجام در ۷۰۹ ق / [۱۳۰۹ م که به بغداد رفت، رسماً مذهب شیعه اختیار کرد. [13]

در ایام پادشاهی او مذهب تشیع برای نخستین بار مذهب رسمی سراسر ایران گردید.[12] و او نخستین سلطان امامی مذهب است که در سطحی [گسترده و وسیع به نشر تشیع مذهب اثنا عشری همت گماشت].14

اولجایتو بعد از شیعه شدن در سال ۷۰۹ ق فرمان داد، به جای خلفای راشدین به نام امامان شیعه سکه و خطبه کنند و در همانجا، علامه حلی، بزرگ‌ترین دانشمند شیعی آن عصر، به حضور ایلخان راه یافت و از آن [پس ملازم او شد] 15.

علامه حلی، دو کتاب خود منهاج الکرامه [16] و نهج الحق [17] را به نام سلطان کرد و بدو تقدیم داشت. اولجایتو بعد از پذیرش تشیع، فرمان داد نام خلفا را از خطبه بیاندازند و نام امامان را بر سکه ضرب کنند و حی علی خیر العمل را به اذان بیافزایند.

در پی حمایت اولجایتو از تشیع، فعالیت علمای شیعه در ایران افزایش یافت و شهر سلطانیه از مراکز تجمع علمای شیعه شد.

فخر المحققین فرزند علامه حلی و شمس الدین محمد آملی از جمله علمایی بودند که به سلطانیه آمدند. اولجایتو فرمان داد مقامات حکومتی نیز مذهب تشیع را بپذیرند و پس از آن دستور داد عامه مردم شیعه شوند. [18]

11- مذهبی شیعی امامی مذهب رسمی ایران در دوره دولت صفویه منابع تاریخی گواهی می‌دهند که شهرهای ایران تا سده دهم هجری [19] سنی مذهب بوده‌اند، با اکثریت شافعی و چون شاه اسماعیل به قدرت رسید، مذهبی شیعی امامی مذهب رسمی ایران گردید و او نخستین پادشاه صفوی بود که به نشر و رواج مذهب امامیه در همه شهرها اهتمام ورزیده بود. [20]

به فرمان شاه اسماعیل در (اذان)ها شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علی  
(علیه السلام) و جمله: حیّ علی خیر العمل [21]افزوده شد و به این  
ترتیب:

دولت صفوی، در شهرهای فارس رونق یافت و با دعوت از داعیانی امامی  
مذهب از شهرهای جبل عامل و کرک لبنان و قطیف در جزیره العرب و  
[بحرین (به تبلیغ عقاید شیعی در سراسر ایران پرداخت. [22]

ظهور دولت صفویّه در قرن دهم و یازدهم، و نقش پادشاهان صفوی،  
تحت راهنمایی و پوشش علمای بزرگ و برجسته‌ای مانند: علامه  
مجلسی، شیخ بهائی، میرداماد و... نیز نقطه عطفی در تاریخ تشیع و  
.گسترش و تحکیم آن در ایران بود

# این عوامل هر کدام، عاملی نیرومند و اهرمی قوی بودند که اساس تشیع را در ایران پی‌ریزی کرده و سراسر ایران را تحت پوشش نیرومند این [اساس قرار دهند]. 23

پی‌نوشت

1. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۸.
2. تاریخ تشیع، زیر نظر دکتر خضری، ج ۲، ص 166.
3. تاریخ قدیم قم، ص 251 و 260؛ معجم البلدان، ج 4، ص 397؛ آثار مذهبی، ص 357؛ تاریخ تشیع، رسول جعفریان ..
4. همان.
5. دایرة المعارف تشیع، ج 2، ص 392.
6. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ۱۳۸۷ ش، ص ۳۷۶؛ جعفرنیا، «بررسی نقش دولت آل بویه در گسترش تشیع و عمران عتبات عراق»، ص ۲۴.
7. جعفرنیا، «بررسی نقش دولت آل بویه در گسترش تشیع و عمران عتبات عراق»، ص ۲۴.
8. ابن‌کثیر، البدایه و النهایه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱۱، ص ۳۰۷.
9. قزوینی، نقض، انجمن آثار ملی، ص ۴۲.
10. جعفرنیا، «بررسی نقش دولت آل بویه در گسترش تشیع و عمران عتبات عراق»، ص ۲۴.
11. شبیبی، الصلة بین التصوف و التشیع، ۱۹۸۲ م، ج ۲، ص ۳۹.
12. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ۱۳۴۸ ش، ص ۹۹-۱۰۱.
13. دایرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۳۰۷.
14. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران (از آغاز تا دولت صفوی)، ۱۳۹۰ ش، ص ۶۹۴.
15. کاشانی، تاریخ اولجایتو، ۱۳۴۸ ش، ص ۹۹-۱۰۱.
16. حلی، منهاج الکرامه، ص ۳-۲.
17. حلی، نهج الحق، ص ۳۸.
18. الفاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۱۰۰۱-۱۰۱.

- دور الشيعة في تطور العراق السياسي الحديث، عبدالله نفيسي، ص ٧٠، المطبعة العصرية، كويت .. 19.
- تشيع بين جبل عامل و ايران، ص ٣٨، دار رياض الرئيس للكتب والنشر. 20.
- الهجرة العالمية الى ايران، اسبابها التاريخية و نتائجها الثقافية والسياسية، جعفر المهاجر، ص ١١٣، بيروت.. 21.
- ايران من الداخل، نهمي هويدي، ص ٥٨، قاهره. 22.
- مجدى اشتهااردى، مجد، ايرانيان مسلمان در صدر اسلام و سير تشيع در ايران. 23.

منابع:

(<http://ensani.ir/fa/article/43711>) پرنال جامع علوم اسلامي/آل بويه نخستين سلسله قدرتمند شيعه

<https://www.mashregnews.ir/news/92863>

<https://hedayatismizan.ir/site/content/56874>

(<https://fa.wikishia.net/view>)

<https://fa.wikinoor.ir/wiki/>

<https://fa.wikishia.net/view/>

<https://fa.wikifeqh.ir><sup>2</sup>